

ائتلاف سه‌گانه ایران، سوریه و حزب‌الله و تاثیر آن

بر منافع آمریکا در خاورمیانه

حبيب اله ابوالحسن شیرازی^۱*

رضا پارسه^۲



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره سوم، شماره اول،
بهار ۱۳۹۳

چکیده

محور ایران، سوریه و حزب‌الله تنها اتحاد مقابله جویانه در خاورمیانه است که بر منافع و اهداف ایالات متحده در این منطقه تاثیر گذاشته است. حال با توجه به گستردگی و اهمیتی که ایالات-متحده برای منافع خود در منطقه خاورمیانه تعریف کرده‌است، مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که محور ایران، سوریه و حزب‌الله تا چه میزان بر منافع آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر اثر گذاشته است؟ دستاورد پژوهش حاکی از این است که محور مذکور به عنوان تنها مخالف جدی حضور آمریکا در منطقه با در پیش گرفتن سیاست‌ها و اقداماتی همچون ضدیت با اسرائیل، مخالفت با محافظه‌کاری عربی و شکل پوسیده حکومت‌داری آن، مخالفت با حضور آمریکا در منطقه، تکیه به ابزار نفت برای فشار بر غرب، حمایت از آرمان فلسطین، پذیرش نقش فراموش شده مردم در تعیین سرنوشت خود، قدرت گرفتن اقلیت‌های شیعه در دموکراسی‌های جایگزین و احیای تفکرات دین محور و رشد حرکت‌های اسلام‌گرایانه در قالب ترویج بیداری اسلامی در سطح افکار عمومی مردم منطقه در افزایش هزینه‌ها و کاهش منافع آمریکا در منطقه تاثیر بسزایی داشته است.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، خاورمیانه، ایران، سوریه، حزب‌الله.

۱- دانشیار دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

* نویسنده مسئول، ایمیل: Habib_shirazi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۶

فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۱۳-۷۳

پیروزی انقلاب اسلامی ایران منطقه خاورمیانه را از وقوع متاثر ساخت. از جمله پیامدهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران برای منطقه، خروج آمریکا از ایران، تقابل با ماهیت وجودی رژیم غاصب اسرائیل و قطب‌بندی‌های جدید در سطح منطقه بود. آمریکا که منافع خود را در ایران با پیروزی انقلاب اسلامی از دست رفته می‌دید، با حمایت از رژیم‌های محافظه‌کار عرب ضمن جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی به این کشورها به تلاش‌های جدیدی برای تامین امنیت اسرائیل و حفظ منافع خود در منطقه دست زد. انقلاب اسلامی ایران نیز با اعلام حمایت از جنبش‌های آزادیبخش منطقه و نفوذ در شیعیان کشورهای اسلامی گام‌های موثری برای مقابله با حکام مستبد منطقه و حامیان آنان به ویژه آمریکا برداشت.

حمایت رژیم سوری علوی مذهب حافظ اسد از ایران در طول جنگ هشت ساله با عراق و ادامه این اتحاد در دولت بشار اسد و همچنین پرورش شیعیان حزب الله در لبنان در طول سال‌های گذشته از عمر انقلاب، سبب شکل‌گیری پدیده جدیدی در منطقه تحت عنوان، احیای ژئوپلیتیک شیعه، به رهبری ایران شد که با منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه در تضاد بود.

ایالات متحده آمریکا که منافع مهمی همچون امنیت عرضه و تقاضا، حمل و نقل انرژی، امنیت رژیم اسرائیل، نفوذ در کشورهای منطقه و استیلا بر ژئوپلیتیک خاورمیانه را همواره در دستور کار سیاست خارجی خود در این منطقه قرار داده است، احیای هلال شیعی را خطری جدی برای منافع خود در منطقه خاورمیانه می‌داند. در طرف مقابل نیز، سوریه و حزب الله با محوریت ایران حضور آمریکا در منطقه و بقای اسرائیل را خطری جدی برای امنیت کشورهای خود محسوب می‌نمایند. در نتیجه تحرکات هر یک از این دو جبهه تاثیر بسزایی در منافع طرف مقابل خواهد داشت. این مسئله پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حضور پررنگ‌تر آمریکا در منطقه به شکل جدی‌تری تقویت شده است. سوال اصلی این مقاله بدین ترتیب



مطرح می‌شود که محور ایران، سوریه و حزب الله تا چه میزان بر منافع خاورمیانه‌ای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر اثر گذاشته است؟ فرضیه قابل طرح در این مقاله چنین است که سیاست‌های مشترک ایران، سوریه و حزب الله هزینه‌های منطقه‌ای و جهانی ایالات متحده آمریکا را به طور فزاینده‌ای افزایش داده است.

۱. چارچوب مفهومی: یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و نظم جهانی در قرن ۲۱

جهت درک صحیح سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده ضروری است اشاره‌ای به بنیان‌های نظری که این دکترین و استراتژی‌های منشعب از آن را شکل می‌دهد، داشته باشیم. هویت سیاسی ایالات متحده در سیاست خارجی، مبتنی بر انگاره، باور به استثنایی بودن، است. چنین تفکری، به این معنا است که آمریکا، یک موجود یگانه و استثنایی است و مأموریت دارد که ارزش‌های بنیانی لیبرالیسم را در جهان، گسترش دهد؛ زیرا آمریکا یگانه‌ترین ملت دنیاست (Barone, 2004:38).

در ایالات متحده، دو مکتب فکری متفاوت برای گسترش دموکراسی و لیبرالیسم وجود دارد. یک طرز تفکر، معتقد به الگو محوری است که اعتقاد دارد آمریکا باید خودش سرمشقی برای دیگران باشد. مکتب دوم، معتقد به رویکرد تهاجمی است. به این معنا که آمریکا باید نقش یک مبارز راه آزادی را بازی کند. نتیجه این رویکرد یا مکتب تهاجمی، منجر به اتخاذ دکترین یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده در اولین دهه قرن بیست و یکم شد. هنری کسینجر معتقد است که امریکایی‌ها دو برداشت متفاوت از نقش خودشان در نظام بین‌الملل دارند: آمریکا به عنوان یک سرمشق یا مبارز راه آزادی (کسینجر، ۱۳۸۳: ۲۴).

نومحافظه‌کاران حاکم بر ایالات متحده به شدت تابع الگوی تهاجمی در سیاست خارجی ایالات متحده بودند. خاستگاه فکری آنان به اندیشه‌های لئو اشتراوس باز می‌گردد. وی معتقد است که دموکراسی، ضعیف‌کارایی ندارد و دموکراسی‌های غربی باید قوی و پایدار بمانند و دموکراسی را به تمام دنیا گسترش دهند (مطهر نیا، ۱۳۹۱: ۲۵۴). می‌توان سه عمل را به عنوان تبلور سیاست خارجی نومحافظه‌کاران ذکر کرد: عامل اول، خوشبینی لیبرال است. امریکایی‌ها معتقدند که باید از قدرت

خودشان برای گسترش تحولات دموکراتیک استفاده کنند. پیش فرض آنها این است که ارزش‌های امریکایی ذاتاً جهانی‌اند و مورد قبول واقع می‌شوند. سخنان بوش، به روشنی مؤید این ادعاست، وی می‌گوید: پرچم امریکا در هر جایی که به احتزاز درآید، تنها برای نشان دادن قدرت امریکا نیست، بلکه تبلور آزادی امریکایی‌ها است. آرمان ملت ما همواره مهم‌تر از اهداف نظامی بوده است (میر محمدی، ۱۳۸۶: ۱۲)

عامل دومی که تبلور سیاست تهاجمی است، همان گونه که از سخن بوش قابل استنباط است این است که آنها معتقدند قدرت امریکا ذاتاً بی‌خطر است و این قدرت، عامل نجات است. نتیجه‌ای که از این رویکرد، حاصل می‌شود این است که کاربرد این قدرت برای گسترش آن چه که دموکراسی نامیده می‌شود مشروع است. حتی اگر دیگران اعتراض کنند و یا هنجارهای عرفی و حقوقی بین‌المللی مغایر با آن باشد با این رویکرد، کنار گذاشتن سازمان ملل در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی، مجاز شمرده می‌شود. در این ارتباط، خانم رایس، وزیر امور خارجه می‌گوید: "تعقیب منافع ملی از سوی امریکا می‌تواند شرایط مطلوب برای توسعه آزادی، تجارت، و صلح را ایجاد کند. پی‌گیری منافع ملی امریکا بعد از جنگ جهانی دوم، دقیقاً این شرایط را ایجاد کرد و منجر به جهانی امن، سعادت‌مند و دموکراتیک گشت. این وضعیت باز هم می‌تواند اتفاق بیفتد (Rice, 2000: 3).

عامل سومی که تبلور تفکر تهاجمی نومحافظه‌کاران است از این اعتقاد، نشأت می‌گیرد که آنها معتقدند قدرت ایالات متحده برای ایجاد تحولات دموکراتیک از کارآمدی لازم برخوردار است. اریک گارتزکه^۱ نیز در تشریح نظریه صلح دموکراتیک خودش می‌گوید آن چه که کلینتون و بوش و بعد از آن در دوران پس از جنگ سرد مدعی شده‌اند، گسترش صلح دموکراتیک در جهان است (Gartzke, 2007: 167). در مجموع می‌توان در یک عبارت کوتاه، چنین بیان کرد که بنیادهای فکری نومحافظه-کاران بر سیاست‌های تهاجمی خارجی تأثیر داشته و برای توجیه اقدامات خودشان

^۱Erik Garzke

در فضای بین‌المللی، فضا‌سازی‌های لازم را به طرق مختلف انجام داده‌اند (تخشید، ۱۳۸۷: ۱۱۶-۱۱۵).

مقوله دیگر مرتبط به چارچوب نظری در این مقاله، مبحث مرتبط با نظم جهانی و ژئوپولیتیک در عصر پس از فروپاشی شوروی است. اندیشمندان، جهان بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را دوره گذار ژئوپولیتیک جهانی می‌دانند. این دوره در مقابل ژئوپولیتیک ایدئولوژیک دوره جنگ سرد قرار می‌گیرد که روش‌ها و اهداف مشخصی را برای دو قطب رقم می‌زد. اما از ویژگی‌های بارز دوره جدید، چند بعدی بودن و تنوع اهداف است. در دوره جنگ سرد، رویدادها و حوادث جهان با نظام دو قطبی کنترل می‌شد، درحالی‌که با فروپاشی نظام مزبور و فقدان نظام جدید، جهان در شرایط بحران و اغتشاش قرار گرفت. قدرت‌های درجه یک و دو جهان به فکر حفظ سلطه خود بر جهان با قلمروهای ژئوپولیتیک خود و باز داشتن رقبا بودند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۵۰).

به اندیشه‌های ژئوپولیتیک دوره گذار ژئوپولیتیک پسا نوگرا گفته می‌شود. این اندیشه‌ها ماهیتی چند بعدی دارند و هریک بر موضوعی تکیه می‌کنند و سعی دارند با تأکید بر آن به تبیین حوادث سیاسی جهان بپردازند.

از جمله نظریه‌های دوره پسانوگرای ژئوپولیتیک، نظریه نظم تک - چند قطبی ساموئل هانتینگتون است. ساموئل هانتینگتون، رئیس پیشین آکادمی مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای دانشگاه هاروارد، در سال ۱۹۹۹ و در مقاله‌ای تحت عنوان ابر قدرت بکه و تنها، بعد جدید قدرت معتقد است که سیاست‌های جهانی همیشه پیرامون قدرت و یا درمبارزه برای قدرت شکل می‌گیرد و امروز روابط بین‌الملل در حال تغییر است. ساختار جهانی قدرت در جنگ سرد، اساساً دو قطبی بود، اما ساختار در حال ظهور بسیار متفاوت است (Huntington, 1999: 2).

ساموئل هانتینگتون بعد از بررسی انواع نظم‌های قابل تصور در جهان، نظم کنونی یعنی دوره گذار ژئوپولیتیک را نظم تک - چند قطبی می‌داند. وی در مورد سیستم تک قطبی و چند قطبی می‌گوید: «سیستم تک قطبی یک ابر قدرت با قدرت

قابل توجهی به همراه بسیاری از قدرت‌های جزئی است. طبق این سیستم، ابرقدرت به طور مؤثری می‌تواند مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل کند و هیچ ترکیبی از کشورهای دیگر، قدرت جلوگیری این کار را ندارند؛ اما در یک سیستم چند قطبی، قدرت‌های عمده از قدرت قابل مقایسه‌ای برخوردارند که الگوهای همکاری و رقابت با یکدیگر را شکل می‌دهد (Huntington, 1999: 3).

هانتینگتون وضع کنونی قدرت در جهان را هیچ کدام از دو نوع تک قطبی و چند قطبی نمی‌داند. بر طبق سیستم تک-چند قطبی مورد نظر هانتینگتون، امریکا تنها کشوری است که در کلیه زمینه‌های اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، فنی، فرهنگی و ایدئولوژیک، از برتری نسبت به سایر کشورها برخوردار است و در عمل قادر است منافع خود را در همه جهان گسترش دهد. در سطح دوم این سیستم قدرت‌های عمده منطقه‌ای قرار دارند که در منطقه خود برجسته هستند ولی نمی‌توانند همانند امریکا منافع خود را در سرتاسر جهان گسترش دهند (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۵۴-۵۵) هانتینگتون تعدادی از قدرت‌های منطقه‌ای را نام می‌برد که عبارتند از: مجموعه آلمان و فرانسه در اروپا، روسیه در اروپا و آسیا، چین و به صورت بالقوه ژاپن در شرق آسیا، هند در جنوب آسیا، ایران در جنوب غرب آسیا، برزیل در امریکای لاتین، آفریقای جنوبی و نیجریه در آفریقا.

در رتبه سوم جهانی یا سطح دوم منطقه‌ای قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای قرار دارند که منافع آنها معمولاً با منافع قدرت‌های درجه اول منطقه ای در تضاد و اصطکاک قرار می‌گیرد. وی این کشورها را اینگونه نام می‌برد: «انگلیس در رابطه با مجموعه آلمان و فرانسه در اروپا، اوکراین در رابطه با روسیه، ژاپن در رابطه با چین، کره جنوبی در رابطه با ژاپن، پاکستان در رابطه با هند، عربستان سعودی در رابطه با ایران و آرژانتین در رابطه با برزیل».

از نظر هانتینگتون، در سیستم تک-چند قطبی، بر خلاف سیستم‌های دیگر هیچ کدام از قدرت‌ها خشنود نبوده و سود نمی‌برند. بنابراین، رفتار دو سطح قدرت نه تنها بر همکاری مبتنی نیست بلکه شدیداً رقابت آمیز است (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۵۵).

با توجه به سیستم فوق، امریکا به عنوان ابر قدرت به طور آشکار سیستم تک قطبی را ترجیح می‌دهد تا بتواند در آن قدرت مسلط جهانی باشد و معمولاً به گونه‌ای عمل می‌کند تا وانمود کند در جهان چنین سیستمی عملاً وجود دارد. در نقطه مقابل، قدرت‌های مهم منطقه‌ای سیستم چند قطبی را ترجیح می‌دهند تا بتوانند در لوای آن منافع فردی خود را بدون اینکه در معرض فشارهای ابر قدرت امریکا قرار گیرند، دنبال نمایند. آنان سیستم تک قطبی به رهبری امریکا را برای خود تهدید تلقی می‌کنند. بنابراین، رقابت قدرت بین دو سطح سیستم وجود دارد. تلاش‌های ابر قدرت امریکا برای تأسیس سیستم تک قطبی، واکنش جدی قدرت‌های عمده و تلاش آنها برای استقرار سیستم چند قطبی در جهان را در پی دارد. در عمل قدرت‌های عمده منطقه‌ای خود را برای پیشبرد منافع منطقه‌ای و خاص محقق می‌دانند؛ منفعی که با امریکا در تضاد قرار می‌گیرد (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۵۶).

ساموئل هانتینگتون معتقد است امریکا تنها در مدت کوتاهی بعد از نظام دو قطبی توانسته است به صورت کامل در نظام تک قطبی ابر قدرتی کند و شاخص بارز آن جنگ ۱۹۹۱ با عراق بود که تقریباً هیچ کشوری به مخالفت با اقدام تک قطب دست نزد؛ اما بعد از آن، با نزدیک شدن به پایان قرن بیستم، جهان به سمت نظم چند بعدی تک - چند قطبی پیش رفته است که به نظر وی در قرن بیست و یکم، تبدیل به نظامی چند قطبی خواهد شد.

وی می‌گوید تک قطب یعنی امریکا ترجیح می‌دهد تک قطب بماند و اعمالی انجام می‌دهد تا نشان دهد چنین سیستمی در جهان واقعاً وجود دارد. واقع‌گرایان ساختاری در مورد ایستایی و میرایی سیستم تک قطبی دو نظر ارائه می‌دهند؛ نو واقع‌گرایانی چون کنت والتز معتقدند که نظام تک قطبی ذاتاً به سمت موازنه پیش می‌رود و نظام چند قطبی نیز هم اکنون قریب الوقوع است (هنسن، تافت، ویول، ۱۳۹۰: ۲۲). بنابراین نظر، ابر قدرت بودن در ذات خود فرسایش آواراست زیرا سایدولت‌ها تلاش می‌کنند قدرت زیاد این ابر قدرت را کاهش داده و موازنه نمایند و این کار را از طریق ائتلاف‌ها و بالا بردن توانایی‌های خود میسر می‌سازند. به عبارتی دیگر، در

سیستم توزیع قدرت تک قطبی، سایر دولت ها اساساً تک قطب را تهدید کننده و زیان آور می دانند و این به نوع کنش تک قطب مربوط نمی شود.

عده ای دیگر از واقع گرایان ساختاری، این که شکل گیری نظام چند قطبی پیامد اجتناب ناپذیر نظام توزیع قدرت تک قطبی است را قبول ندارند. هسن می گوید: «نظام تک قطبی اساساً قدرتمند است، اگر چه ضرورتاً با دوام نیست» (هسن، تافت، ویول، ۱۳۹۰: ۲۲). آنان سه دلیل را ارائه می دهند: اول اینکه قدرت ممکن است یک ائتلاف را در مقابل برانگیزد اما تنها در صورتی که قدرت بزرگ مورد نظر قادر باشد تا قدرت خود را در قلمرو سایر دولت ها اعمال کند. به این صورت که به شکل موثقی تهدید به تجاوز نماید. توضیح اینکه امریکا در مکانی دور از محل منازعه و چالش های کروی یعنی اوراسیا و اطراف آن قرار دارد. بنابراین، برای دولت های این منطقه غیر تهدیدگر است و دولت های این منطقه اند که تهدیدی علیه یکدیگر هستند، بنابراین ائتلافی علیه امریکا یعنی تک قطب شکل نخواهد گرفت. دومین دلیل اینکه از نظر ولفورت، نظام تک قطبی بر اساس تعریف، واقعاً موازنه را ناممکن می سازد (هسن، تافت، ویول، ۱۳۹۰: ۲۳).

بر این اساس، به دلیل قدرت بالای تک قطب و توزیع شدید نامتقارن قدرت، موازنه در برابر تک قطب بسیار پرهزینه و کشنده است و همین عامل بازدارنده خواهد بود. دلیل سوم این است که تک قطب ممکن است از طریق نشان دادن مقاصد غیر تهدید آمیز و خیر خواهانه اش به سایر دولت ها، دوران تک قطبی را به میزان قابل توجهی طولانی نماید (هسن، تافت، ویول، ۱۳۹۰: ۲۴).

اتفاقات روی داده در ابتدای قرن بیست و یکم نشان می دهد که تک قطب یعنی امریکا هر سه معیار طولانی کردن تک قطبی خود و یا عدم موازنه در برابر آن را نقض کرده است. امریکا با حمله به افغانستان و عراق و تهدیدات مداوم ایران به صورت مشخص، هم ماهیت تهدیدگری خود را نشان داده و هم در منطقه اوراسیا و خاورمیانه، حضور عینی و نظامی پیدا کرد. علاوه بر این، همواره قلمروهای ژئوپلیتیکی قدرت های منطقه ای مانند روسیه را مورد چالش قرار داده است. از طرفی

دیگر، با کاهش توان اقتصادی آمریکا در ابتدای قرن بیست و یکم، غیر ممکن بودن موازنه و به چالش کشیدن تک قطب مورد تردید قرار می‌گیرد و به نظر نمی‌آید موازنه علیه تک قطب آمریکا کشنده و نابود کننده باشد.

نظریه هانتیگتون قابلیت نسبی بالایی برای تبیین رفتار آمریکا دارد. همانگونه که وی گفته است، آمریکا اعمالی انجام می‌دهد تا نشان دهد سیستم تک قطبی در عمل وجود دارد. عملیات‌های نظامی آمریکا علیه افغانستان و عراق و تهدید جدید علیه ایران، سوریه، کره شمالی و گسترش اقدامات فرادستانه و یکجانبه در ابتدای قرن بیست و یکم را می‌توان در چارچوب این سیاست تبیین نمود.

از طرف دیگر، نشانه‌های کنار نهادن سیاست تک روی و روی آوری به تقسیم وظایف در میان سیاست‌های آمریکا، به خصوص بعد از روی کار آمدن اوباما مشهود است. به تعبیری دیگر، تمایل برای رسیدگی به مشکلات جهان در شیوه‌ای قابل قبول تر و سازنده تر نیز وجود دارد. اوباما مانند کلینتون به دیپلماسی مشترک و چند جانبه‌گرایی در برابر یک جانبه‌گرایی بوش تکیه دارد و بدین طریق، از هزینه‌های اقدام یک جانبه جلوگیری می‌شود (Falk: 2011: 34).

هانتیگتون پیش بینی نموده بود که در یک جهان تک- چند قطبی، تنها ابر قدرت مسلط در جهان، خود به خود به تهدیدی علیه سایر قدرت‌های عمده تبدیل می‌شود. قدرت‌های عمده منطقه‌ای، یکی پس از دیگری این موضوع را مشخص ساخته‌اند که خواهان پرسه زدن آمریکا در مناطقی که این قدرت‌ها در آن مناطق از منافع غالب برخوردارند، نیستند. برای مثال ایران، با حضور نظامی آمریکا در خلیج- فارس به شدت مخالف است (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۲۴۵).

هانتیگتون با طرح "دور زدن قدرت‌های اول منطقه‌ای" معتقد است که کشور ابر قدرت و قدرت‌های دست دوم منطقه‌ای، در مقایسه با قدرت‌های عمده منطقه‌ای، معمولاً دارای منافع همسویی هستند و لذا برای پیوستن به قدرت منطقه‌ای علیه ابر قدرت، انگیزه قوی ندارند (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۲۴۶). بنابراین، آمریکا باید با قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای، روابط خود را بهبود بخشیده و با آنها ائتلاف استراتژیک در

برابر قدرت‌های منطقه‌ای برقرار کند. به نظر می‌آید آمریکا بعد از روی کار آمدن اوباما به سمت گزینه اخیر می‌رود که شاخص بارز آن را می‌توانیم در جنگ ناتو علیه لیبی مشاهده نمود. مداخله ناتو در لیبی، یک نمونه از چند جانبه‌گرایی جدید بود (Falk, 2011: 35). در این ائتلاف، اکثر بار مسئولیت‌های نظامی و هزینه‌های مادی و معنوی، بر عهده هم پیمانان اروپایی آمریکا بود. ظاهراً آمریکا دیگر علاقه‌ای ندارد که تمام بار مسئولیت مبارزه با دشمنان لیبرال دموکراسی و رقبای جهان غرب را به تنهایی تقبل کند و بر این اساس، آنچه مورد نیاز است و به سختی به ارمغان می‌آید، این است که امید رسیدن به اهداف با پشتیبانی و کمک متحدان به وجود می‌آید (Falk: 2011: 35). اگر به بحران جاری سوریه توجه کنیم، مشاهده می‌شود که با گذشت زمان، ترکیه و عربستان، حتی بیش از آمریکا و اسرائیل، در جهت مخالفت با بشار اسد و در صف اول معارضان حکومت سوریه قرار گرفته‌اند (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۱۳۵-۹۷). چگونه می‌توان این موضوع را تبیین کرد؟ آیا نظریه هانتینگتون مبنی بر تقسیم بر وظایف استراتژیک با قدرت‌های درجه دو منطقه‌ای، در برابر قدرت‌های عمده منطقه‌ای، در مورد سوریه صدق می‌کند؟ پاسخ به این سؤالات منوط به جواب دادن به این سؤال است که آمریکا در خاورمیانه چه می‌خواهد؟ به طور کلی، اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه این موارد را در بر می‌گیرد: ۱- تضمین جریان انرژی منطقه به سوی غرب؛ ۲- پیشبرد فرایند به اصطلاح صلح خاورمیانه؛ ۳- تأمین و تضمین منافع اسرائیل؛ ۴- ستیز با اسلام سیاسی، با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی؛ ۵- مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا؛ ۶- گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، ایجاد بازار آزاد و سکولاریسم در منطقه (جوادی فتح، ۱۳۸۴: ۲۷-۲۶).

۲. منافع آمریکا در خاورمیانه

حوادث ۱۱ سپتامبر فرصت مناسبی را برای ایالات متحده فراهم کرد تا به بهانه مبارزه با تروریسم به حضور سیاسی، اقتصادی و نظامی خود در این منطقه گسترش دهد. از این رو، منافع آمریکا در خاورمیانه از سه جنبه اقتصادی، سیاسی و نظامی قابل

بررسی است که در ادامه به شرح آن می‌پردازیم. بیش از هر مسئله‌ای منافع اقتصادی آمریکا در خاورمیانه با بحث انرژی و تامین امنیت عرضه آن به بازارهای جهانی گره خورده است. آمریکا به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان و به رغم برخورداری از مقادیر قابل توجهی منابع نفتی داخلی، کماکان نیازمند نفت این منطقه است. از همین رو، این کشور حفظ شرایط ایمنی دستیابی به نفت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس را در اولویت سیاست خارجی خود قرار داده است. نفت خلیج فارس ارتباط مستقیمی با هژمونی آمریکا دارد (کمپ، ۱۳۸۳: ۴۵-۲۳).

این کشور برای گسترش نفوذ سیاسی خود در جهان صنعتی و در گروه هفت نیازمند آن است که همچنان کنترل راه‌های انتقال نفت و تامین امنیت آن را بر عهده داشته باشد. علاوه بر این مالیاتی که آمریکا و همچنین کشورهای اروپایی از واردات نفت دریافت می‌کنند در بسیاری از مواقع از درآمد نفتی کشورهای خلیج فارس هم بیشتر است (سیف‌زاده و روشندل، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۳).

در واقع، به سختی بتوان سیاست خارجی آمریکا را در منطقه خاورمیانه بدون در نظر گرفتن عامل نفت تبیین کرد. نفت راهنمای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه برای نزدیک به نیم قرن گذشته بوده است. بحران انرژی دهه ۱۹۷۰ که طی آن اعراب اقدام به تحریم کشورهای حامی اسرائیل کردند، اهمیت خاورمیانه را بیش از پیش برای آمریکا نمایان ساخت. این بحران نشان داد که در خاورمیانه، ترکیب نفت و سیاست می‌تواند بسیاری از معادلات را رقم زده و در واقع نفت عامل تعیین کننده مهمی برای حیات سیاسی در خاورمیانه به شمار می‌رود (سیف‌زاده و روشندل، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۳).

از جنبه سیاسی، موجودیت اسرائیل، بقاء و حفظ امنیت آن در خاورمیانه برای آمریکا بسیار مهم می‌باشد. با توجه به روابط خصمانه‌ای که از زمان تاسیس رژیم صهیونیستی میان اعراب و اسرائیل وجود داشته، تامین امنیت این رژیم به عنوان مهمترین متحد آمریکا در منطقه خاورمیانه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. یکی دیگر از منافع سیاسی آمریکا در منطقه خاورمیانه جلوگیری از قدرت‌یابی گروه-

های اسلامی و مبارزه با تروریسم است. افراط‌گرایی و تروریسم و اسلام سیاسی به ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، به عنوان سه عامل اساسی، آمریکا را بیش از پیش به سمت توجه به ضرورت اصلاحات در خاورمیانه سوق داد. آمریکا اسلام سیاسی، افراط‌گرایی و تروریسم را از عوامل اصلی تهدید امنیت و منافع خود تلقی می‌کند و بر این اساس درصدد است تا با باز کردن فضای سیاسی و بهبود شرایط اقتصادی در کشورهایی که به لحاظ فکری و حمایت مالی خاستگاه چنین حرکت‌های رادیکالی محسوب می‌شوند، ریشه افراط‌گرایی را بخشکاند.

این هدف در قالب «طرح خاورمیانه بزرگ» دنبال شد. به عبارت دیگر، اسلام سیاسی، افراط‌گرایی و تروریسم در خاورمیانه از علل و همچنین از اهداف سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا تلقی می‌شود (Enthouse, 2005: 20). براساس آنچه در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ قید شده است، مبارزه علیه رادیکالیسم اسلامی، چالش و منازعه اصلی ایدئولوژیک سال‌های اولیه قرن ۲۱ محسوب می‌شود. چالشی که به صف‌بندی اکثر قدرت‌های غربی در یک سو منجر شده است. این سند شرایط قرن ۲۱ را با کشمکش ایدئولوژیک قرن ۲۰، که قدرت‌های بزرگ هم براساس منافع ملی و هم براساس ایدئولوژی تقسیم می‌شدند، متفاوت می‌داند. برخی کارشناسان غربی سعی در تعمیم خشونت اقدامات گروه‌های افراطی اسلامی، همچون القاعده، را به کلیت اسلام دارند و تعبیر جنگ اسلام و غرب را به کار می‌برند، اما وجود جریان‌ات و گرایش‌های متنوع در درون اسلام، توجه طیفی از سیاست‌گذاران آمریکایی را به ضرورت تفکیک عملکرد در مواجهه با اشکال گوناگون جریان‌ات اسلام‌گرایی سوق داده است (Casey, 2011: 14).

از جنبه امنیتی - فاعی فروش جنگ‌افزارها و همچنین استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه از اولویت‌های اساسی به شمار می‌روند. با وجود رکود اقتصادی، خرید تسلیحات و جنگ افزارهای مختلف همچنان بازار پررونقی به ویژه در میان کشورهای حاشیه خلیج فارس دارد. طی سال‌های گذشته امارات متحده عربی و عربستان قراردادهای کلان چند میلیارد دلاری با آمریکا، فرانسه و برخی دیگر از

کشورها منعقد کرده‌اند. قراردادهایی که به ویژه از سال ۲۰۰۲ به بعد افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. حضور بازیگران مختلف از یک سو، و وجود چالش‌های منطقه-ای و ملی از سوی دیگر موجب شده است تا خاورمیانه تبدیل به منطقه‌ای بحران‌خیز شود.

به همین دلیل، سالانه بخش قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی منطقه صرف هزینه‌های نظامی می‌شود که بازار مناسبی را به روی آمریکا گشوده است. مطابق با آمار موجود، ارزش کل خرید تسلیحات خاورمیانه در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ به ترتیب ۵۶ میلیارد دلار، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۷۲، و ۹۱/۵ میلیارد دلار بوده است که افزایش ملموس و معنی‌داری را طی کرده است. رشد هزینه‌های نظامی خاورمیانه در سال ۲۰۰۷ نسبت به سال ۱۹۹۸ در حدود ۶۲ درصد بوده است (Whitehouse, 2008:2). به نوشته روزنامه «نیویورک تایمز» آمریکا در سال ۲۰۰۸ بیش از ۴۸ میلیارد دلار انواع جنگنده و تسلیحات مختلف را به کشورهای در حال توسعه فروخت که مهمترین خریداران آن امارات متحده عربی (۹/۷ میلیارد دلار)، عربستان سعودی (۸/۷ میلیارد دلار) و مراکش (۴/۵ میلیارد دلار)، بوده‌اند.

در عین حال، به گزارش روترز، سخنگوی آژانس همکاری امنیتی دفاعی وابسته به وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) در گزارشی اعلام کرد که امارات در سال مالی ۲۰۰۹ میلادی با خرید هفت میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار، در صدر فهرست کشورهای واردکننده سلاح از آمریکا قرار گرفته است.

به دلیل ضعف توان دفاعی تمامی کشورهای عربی منطقه و درگیر بودن آنها با تهدیدهایی بی شمار حضور پایگاه‌های نظامی آمریکایی در خاک این کشورها یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر در راستای کمک به این کشورها در جهت دفاع از موجودیت شان شده است. قطر، کویت، عربستان، امارات متحده عربی و عمان از جمله کشورهایی هستند که پذیرای پایگاه‌های آمریکایی هستند. به طور کلی این پایگاهها دارای کارکردهای مختلفی در جهت تامین منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه هستند:

۱. ایجاد بازدارندگی در مقابل ایران،

۲. مقابله با تروریسم و گروه‌های تروریستی،
۳. هدایت و کنترل عملیات در عراق و افغانستان،
۴. ایجاد موازنه قدرت در منطقه و جلوگیری از تفوق ایران بر منطقه،
۵. حفاظت از منابع نفتی و گازی قابل توجه کشورهای منطقه،
۶. کنترل مسیرهای دریایی و هوایی منطقه و جلوگیری از ایجاد اختلال در روند صادرات نفت منطقه از سوی گروه‌های تروریستی و کشورهای چپون ایران،
۷. حفظ برتری استراتژیک برای آمریکا در منطقه و ساخت منزلت هژمونیک برای این کشور در جهان (Cordesman, 2007:89).

به طور کلی می‌توان گفت، خاورمیانه به دلیل موقعیت استراتژیکی و ژئوپلیتیکی از اهمیت بسیار بالایی در سیاست خارجی و منافع ملی ایالات متحده برخوردار است. بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه جوامعی در حال گذار هستند که همین مسئله به تحولات این منطقه پویایی ویژه‌ای بخشیده و حساسیت و توجه قدرت‌های جهانی را به خود معطوف ساخته است. تحولاتی همچون بیداری اسلامی در جوامع خاورمیانه منشاء اثر هستند و می‌توانند بر روی منافع قدرت‌های جهانی تاثیرگذار است. از این رو، آمریکا به خوبی و تحت هر شرایطی تحولات این منطقه را رصد می‌کند و برای تامین منافع ملی خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌نماید.

۳. تعارض منافع آمریکا با محور ایران، سوریه و حزب الله
به دلایل ایدئولوژیکی و اعتقادی و همچنین الگوی حکومت داری، تعارضات بیشماری در منافع آمریکا با محور ایران، سوریه و حزب الله وجود دارد و به طور کلی می‌توان این تعارضات را در دو مفهوم کلی "هلال شیعی" و "طرح خاورمیانه بزرگ" قالب‌بندی کرد که در زیر به آنها می‌پردازیم.

۱-۳. هلال شیعی

در سال ۲۰۰۴، ملک عبدالله پادشاه اردن درباره ظهور یک هلال شیعی ایدئولوژیکی از بیروت تا خلیج فارس هشدار داد که از آن زمان به بعد، بحث مقاصد ایران برای

ایجاد یک هلال شیعی به موضوعی مهم برای میزگردها و کنفرانس‌های برگزار شده در مسائل منطقه‌ای تبدیل شده است. از دیدگاه کشورهای محافظه‌کار عرب و غرب سه فرض درباره قصد و نقش ایران در این زمینه وجود دارد. اول، تصور تشکیل یک هلال شیعی در ذهن نخبگان سنی عرب، به عنوان تلاش ایران برای (۱) بسیج توده‌ها در موضوعات منطقه‌ای (۲) ایجاد یک کمربند ایدئولوژیک و عقیدتی از جناح‌های سیاسی از دولت‌های هوادار شیعه در عراق، سوریه، لبنان، ایران و منطقه خلیج فارس و (۳) گسترش نقش و قدرت منطقه‌ای ایران. نکته مهم از دیدگاه آن‌ها در بررسی هلال شیعی نقش بسیار برجسته ایران در پیوند ایدئولوژیک و ارتباط دهنده کشورهای مذکور است. نظر غالب در آمریکا این است که ایران برنده جنگ ۲۰۰۳ عراق است. بعضی از تحلیلگران تندرو در آمریکا استدلال می‌کنند که تکامل نقش منطقه‌ای ایران در تضاد با منافع آمریکا قرار می‌گیرد و باید به هر نحو ممکن از آن جلوگیری شود. این بحث همچنین سه بعد دارد: اول، منافع ملی آمریکا؛ دوم، امنیت اسرائیل و سوم، مشروعیت متحدین سنتی عرب.

نخست، نگرش‌های تندرو در ایالات متحده بر این باورند که هرگونه قدرت گرفتن ایران در منطقه در تضاد با امنیت و منافع ملی آمریکا است. معرفی ایران به عنوان یک قدرت و یا ابرقدرت منطقه‌ای ابتدا در غرب به صورت اغراق‌آمیزی برای نشان دادن جاه‌طلبی‌های فرصت‌طلبانه ایران و تلاش این کشور جهت پر کردن خلأ قدرت در شرایط پس از جنگ عراق بیان شد. از این منظر و از نیم قرن پیش، سیاست آمریکا در خاورمیانه و به ویژه در خلیج فارس مبتنی بر حفظ یک توازن قدرت و جلوگیری از هرگونه تفوق و برتری منطقه‌ای به وسیله یک بازیگر بوده است. اما تحت شرایط جدید منطقه‌ای و از طریق ایجاد یک هلال شیعی، ایران قادر به گسترش قدرت منطقه‌ای و به تبع به هم زدن توازن قوای سنتی خواهد بود. اگر این امر محقق شود، ایران قادر به دیکته کردن شرایط و سیاست‌های خود به جامعه بین‌المللی و به خصوص به ایالات متحده در موضوعات حیاتی چون امنیت جهانی انرژی، قیمت نفت، و حتی در رابطه با سیاست هسته‌ای خود خواهد بود. علاوه بر

این، افزایش حضور ایران در مسائل جهان عرب، همچون حمایت از حزب الله در جنگ تابستان ۲۰۰۶ با اسرائیل، به اصطلاح منبعی از تنش مداوم بوده است و به خودی خود یک خطر جدی برای امنیت جهانی و منطقه‌ای است (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۰-۱۲).

دوم، ایجاد چنین هلال شیعی ایدئولوژیک در منطقه‌ای شامل سوریه، لبنان و عراق، امنیت رژیم اسرائیل را به خطر خواهد انداخت. حفظ امنیت اسرائیل یکی از عمده‌ترین اصول سیاست خاورمیانه‌ای آمریکاست. از آنجایی که اسرائیل از یک جنگ ایدئولوژیک با حزب الله آسیب‌های فراوانی دیده و در واقعه حمله به کاروان آزادی به غزه (۲۰۱۰) مشروعیت خود را در سطح افکار عمومی جهانی از دست داده است، این رژیم نگران تاثیرات پایدار جنگ عراق بوده و همیشه این نگرانی را دارد که این جنگ تاکنون به نفع ایران تمام شده است. بعضی کارشناسان حتی استدلال می‌کنند که لابی اسرائیل تلاش زیادی برای متقاعد کردن دولت بوش برای حضور طولانی‌تر در عراق داشته است، چرا که هر خلأ قدرت احتمالی در طی دوران بعد از خروج، به طور اجتناب ناپذیری توسط دسته‌های سیاسی شیعه و هوادار ایران که با اسرائیل دشمنی دارند پر خواهد شد. این سیاست لابی اسرائیل اکنون در زمان دولت اوباما نیز تداوم یافته است.

سوم، نقش و نفوذ ایدئولوژیک رو به رشد ایران در منطقه، موقعیت نخبگان محافظه‌کار سنی را که به صورت سنتی در راستای سیاست‌های آمریکا در منطقه عمل کرده‌اند تضعیف خواهد کرد. پیش از این در چندین مرحله، این نخبگان به نیروهای آمریکایی در جنگ‌های خلیج فارس خوشامد گفته بودند.

به ویژه اکنون، با رشد عواطف ضد آمریکایی در بین توده‌های عرب، جایگاه و مشروعیت این نخبگان به شدت زیر سؤال خواهد رفت چون آنها بودند که ابتدا با حضور آمریکا در منطقه موافق کردند. این موضوع همچنین یک بهانه عمده برای گروه‌های تروریستی مثل القاعده بوده که بر اساس آن دولت‌های عربستان سعودی و اردن را در سال‌های اخیر هدف حمله قرار دهند (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۴-۱۶).

۲-۳. طرح خاورمیانه بزرگ

طرح خاورمیانه بزرگ از اواخر سال ۲۰۰۲ و پس از حمله آمریکا به افغانستان و در آستانه حمله به عراق در اوایل سال ۲۰۰۳ در قالب رویکردی جدید در سیاست خارجی آمریکا در قرن ۲۱ عنوان شد. این طرح مدعی بسط و نشر دموکراسی و آزادی به خاورمیانه و شمال آفریقا می‌باشد. طرح خاورمیانه بزرگ سند مکتوبی از رویکرد خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب می‌گردد. به طور کلی، طرح خاورمیانه بزرگ را می‌توان به دو بخش عمده سیاسی و اقتصادی تقسیم کرد. بنابراین، هم اصلاحات سیاسی و هم اصلاحات اقتصادی در این طرح در مورد خاورمیانه پیش بینی شده است. ایجاد همسویی اقتصادی در بعد جهانی و در راستای نظم اقتصادی لیبرال یکی از اهداف اصلی این طرح است. بنابراین، اصلاحات در خاورمیانه هم از بعد سیاسی و هم از بعد اقتصادی مطرح است.

بر اساس طرح خاورمیانه بزرگ، آمریکا می‌خواهد جوامع منطقه خاورمیانه بزرگ را دموکراتیزه کند، زیرا بر این باور بود که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت‌های خود، ثبات و امنیت جهان غرب به ویژه آمریکا را تهدید می‌کند (دهقانی، ۱۳۸۳: ۴۸۰). در جهت پشتیبانی از این نظریه، طرح خاورمیانه بزرگ به آمار گزارش «توسعه انسانی جهان عرب» سازمان ملل توجه نشان می‌دهد که برخی از داده‌های آن به شرح زیر است:

کل تولید ناخالص ملی ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب از تولید ناخالص ملی اسپانیا کمتر است. نزدیک به ۴۰٪ جمعیت بزرگسال کشورهای عرب، یعنی بالغ بر ۶۵ میلیون نفر بی‌سواد هستند که دو سوم آنان را زنان تشکیل می‌دهند. یک سوم جمعیت منطقه با دو دلار در روز زندگی می‌کند، برای نجات این جمعیت انبوه از چنگال فقر، نرخ رشد اقتصادی منطقه می‌باید دست کم ۲ برابر شود؛ یعنی از ۳٪ به ۶٪ در سال افزایش یابد. سهم کشورهای عرب در کل تولیدات کتاب جهان تنها ۱/۱ درصد است که ۱۵٪ آن را نیز کتاب‌های مذهبی تشکیل می‌دهند. در جهان عرب برای هر هزار شهروند تنها ۵۳ نسخه روزنامه به چاپ می‌رسد. این رقم در

کشورهای غربی برابر ۲۸۵ نسخه، یعنی ۵ برابر میانگین کشورهای عرب است. تنها ۱/۶ درصد جمعیت منطقه به اینترنت دسترسی دارد. ۵۱ درصد جوانان عرب خواهان مهاجرت به سایر کشورها هستند. نزدیک به یک چهارم فارغ التحصیلان دانشگاه‌های عرب به خارج از کشورهای خود مهاجرت می‌کنند (معین الدینی و ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۶۲).

از نظر پوشش جغرافیایی، طرح خاورمیانه بزرگ علاوه بر ۲۲ کشور اتحادیه عرب کشورهای ترکیه، رژیم اسرائیل، پاکستان، افغانستان و ایران را نیز در بر می‌گیرد. طرح خاورمیانه بزرگ مدعی است که هدف آن از بین بردن این ضعف‌ها در منطقه خاورمیانه بزرگ است تا به این ترتیب ثبات و امنیت جامعه جهانی به ویژه آمریکا را تامین و حفظ نماید. بر این اساس، طرح مزبور اصلاحاتی را توصیه می‌کند که محورهای اصلی آن ارتقای دموکراسی و دولت کارآمد، ایجاد جامعه‌ای بر پایه دانش و گسترش فرصت‌های اقتصادی و بهبود شرایط زنان است. در حقیقت، با این استدلال که آمار بالای فقر، بیکاری، بی‌سوادی و سطح پائین مشارکت سیاسی، نابرابری‌های جنسیتی، مذهبی و، رشد جمعیت، اوضاع نابسامان اقتصادی، فساد مالی و دولت‌های اقتدارگری ناکارآمد، در مجموع بستر مناسبی را برای رشد نیروهای خشمگین رادیکال و بی‌ثباتی منطقه فراهم می‌کنند، اصلاحات امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود. با توجه به آمار منتشر شده در گزارش «توسعه انسانی جهان عرب»، منطقه خاورمیانه نه تنها با نظم جهانی مد نظر آمریکا همسویی ندارد، بلکه تهدیدی برای استمرار و قوام آن محسوب می‌شود (جوادی فتح، ۱۳۸۴: ۲۸).

طرح خاورمیانه بزرگ نه یک طرح مستقل، بلکه بخشی از راهبرد کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا برای استقرار یک نظم لیبرالیستی بین‌المللی در منطقه خاورمیانه و استمرار آن در سطح جهانی است. این طرح در قالب توافق ۸ کشور در سی‌آیلند ایالت جورجیا در آمریکا در سال ۲۰۰۴ مطرح و پس از لحاظ کردن سیاست‌های برخی از کشورهای عضو، به تصویب رسید. طرح خاورمیانه بزرگ با هدف تثبیت هژمونی آمریکا در جهان و امنیت اسرائیل در منطقه طراحی شده و

اهداف جانبی زیر را نیز دنبال می‌کرد. انرژی امنیت که در قالب سلبی به معنای مقابله با عوامل مخل نظم لیبرالیستی بین‌المللی از جمله تروریسم از طریق ملت‌سازی و در حوزه ایجابی به معنای تثبیت و تعمیم امنیت و نظم از طریق دولت‌سازی است (دهقانی، ۱۳۸۳: ۴۸۳).

از نظر آمریکا گرایش‌های اسلامی رادیکال برخاسته از فقدان توسعه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و آموزشی است. لذا صیانت از موجودیت اسرائیل در گروی توسعه همه جانبه کشورهای منطقه و به تبع آن خشکاندن ریشه‌های اسلام‌گرایی می‌باشد. بدین ترتیب، این طرح، راهبرد و راهکاری برای تامین امنیت و موجودیت اسرائیل به حساب می‌آید. انتقال آزادانه انرژی از خاورمیانه به غرب و کنترل منابع انرژی، جلوگیری از ظهور هژمون منطقه‌ای چالشگر با آمریکا و مهار ایران از دیگر اهداف این کشور در خاورمیانه هستند که در صورت اجرای موفق طرح خاورمیانه بزرگ، بهتر و آسان‌تر محقق می‌شوند (معین‌الدینی و ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

۴. تاثیر ائتلاف سه گانه ایران، سوریه و حزب الله بر منافع آمریکا در منطقه

با آغاز قرن بیست و یکم اگرچه حمله آمریکا به افغانستان و عراق یک تهدید جدی برای منافع ایران و کشورهای همسو محسوب می‌شد، اما از دیدی دیگر، همین مسئله سبب نزدیکتر شدن این کشورها علیه جبهه غرب و شکل‌گیری محوری تحت عنوان محور مقاومت شد. این اتحاد فراتر از یک اتحاد تاکتیکی است به گونه‌ای که کارشناسان خاورمیانه‌کنگره آمریکا معتقدند که روابط ایران، سوریه و حزب الله صرفاً تاکتیکی نیست، بلکه استراتژیک نیز شده است.

در سال‌های اخیر با سیاست‌های ایران در منطقه به ویژه پس از حمایت‌های ایران از مردم غزه در جنگ‌های ۲۲ روزه و ۳۳ روزه و عدم نتیجه‌گیری اسرائیل در این حملات، محبوبیت ایران در میان افکار عمومی سوریه و لبنان فزونی یافته در نتیجه سوریه پیش از پیش از غرب فاصله گرفته و به ایران نزدیک شده است. کارشناسان منطقه از این مسئله به عنوان "تلنگر" به آمریکا یاد کرده-

اند. (Casey, 2011: 16) از منظر منافع امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، الگوی توسعه همکاری های تهران و دمشق طی دهه های گذشته از یک منطق واقع گرایی تبعیت نموده است؛ بدین معنی که:

۱- جمهوری اسلامی ایران از ابتدای حیات سیاسی اگر چه تحت فشارهای منطقه ای و بین المللی فرصت زیادی برای ائتلاف سازی های منطقه ای بر پایه منافع ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی نداشته است، اما هیچ گاه در این مسیر نا امید نشده و شاید بتوان یکی از موفقیت های مهم ایران برای غلبه بر جبر ژئوپلیتیکی را همکاری و ائتلاف راهبردی با کشور سوریه دانست. به عبارت دیگر، توسعه همکاری های راهبردی با کشور سوریه بدون تردید یکی از مهم ترین عوامل پیشبرد رویکردهای سیاسی و امنیتی ایران در سطح منطقه بوده است و به نظر می رسد الگویی که ایران و سوریه در این خصوص دنبال نموده اند مبتنی بر واقعیت ها و نیازهای راهبردی دو کشور بوده است.

۲- ضمن این که موقعیت جغرافیایی سوریه موجب شده است تا رویکردهای حکومت سوریه در پیوند با مسایل ژئوپلیتیک خاورمیانه نقش مهم و تاثیرگذاری به کشور سوریه بدهد. به عبارت دیگر، خاورمیانه یک منطقه ژئواستراتژیک است و سوریه به عنوان یک عضو این منطقه در معادلات آن دارای نقش است. سوریه در میان کارشناسان سیاسی، بزرگ ترین کشور کوچک جهان نامیده شده است. شاید دلیل آن این است که این کشور کوچک اهمیت فوق العاده ای در منطقه ژئواستراتژیک خاورمیانه دارد. سوریه نیز بارها طی دهه های گذشته نقش محوری خود را در مسایل خاورمیانه به اثبات رسانده است.

۳- در عین حال، یکی از مشکلات جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، چالش محیط عربی در پیرامون آن بود. این چالش به حدی بود که تداعی کننده رویارویی ایرانی-عربی بود و این فضا در جریان جنگ تحمیلی مورد استفاده حزب بعث عراق قرار گرفت. به همین دلیل، ایران در چنین شرایطی به شدت نیاز داشت تا این فضا را از طریق رابطه با سوریه مهار نماید. بدین ترتیب می-

توان گفت، وجود کشوری مانند سوریه با یک سیاست منطقه‌ای نسبتاً مستقل در کنار ایران، در کاهش چالش ایرانی-عربی موثر بود.

۴- از طرف دیگر، نوع نگاه ایدئولوژیک ایران به مساله فلسطین به عنوان مساله محوری امت اسلامی، ایجاب می‌کند تا ایران برای کم کردن فاصله جغرافیایی خود با سرزمین‌های اشغالی به انتخاب یک هم‌پیمان مناسب انتخاب کند. به عبارت دیگر، سرزمین سوریه برای ترجمه عملی نگاه ایدئولوژیک ایران نسبت به مساله فلسطین از طریق کم کردن فاصله جغرافیایی بود.

۵- جمهوری اسلامی ایران برای پیگیری منافع شیعیان در خاک لبنان به رابطه با سوریه نیاز داشت زیرا سوریه در آن زمان دارای نقش برتر در جغرافیای لبنان بود و ایران به بهره‌برداری از این قدرت نیاز داشت (مومن زاده، ۱۳۹۱/۱۱/۱۰، ۴).

در چنین شرایطی، یکی از سناریوهایی که همواره مطرح بوده است و در بحران کنونی سوریه به صورت اجرایی در حال پیگیری است، تلاشی است که از سوی غرب، ارتجاع عرب و رژیم صهیونیستی برای فراهم کردن زمینه‌های تغییر در سوریه صورت می‌گیرد. هدف عمده این سناریو، جدا کردن سوریه از حلقه مقاومت و ایجاد شکاف در این حلقه می‌باشد. حتی مقامات آمریکایی بارها اعلام کرده‌اند که هدف آن‌ها از تلاش برای برقراری هر گونه رابطه با سوریه، جدا کردن این کشور از ایران است.

به خصوص این که برخی مولفه‌ها و ویژگی‌های تحولات سوریه را می‌توان دلایل محکمی تلقی کرد برای این که اوج‌گیری بحران سوریه با تحریک عامل خارجی و بر مبنای انتخاب هوشمندانه جهت به زانو درآوردن بشار اسد در تعدیل مواضع منطقه‌ای اش صورت گرفته است؛ چرا که هر گونه تغییر در مواضع منطقه‌ای سوریه می‌تواند تأثیرات جدی بر روندهای کنونی منطقه و تضعیف کمربند مقاومت داشته باشد. به همین دلیل، عامل خارجی بسیاری از ابزارهای موجود خود شامل ارسال سلاح، تدارک جنگ رسانه‌ای و فعالیت‌های تروریستی را به کمک جریانهای اپوزیسیون که در سابقه فعالیتشان اولویت‌های ملی را تعقیب نکرده‌اند، به کار گرفته

است. بنابراین آن چه در سوریه در جریان است به شکل مستقیم و غیر مستقیم بر روی منافع جمهوری اسلامی ایران تاثیرگذار است؛ چرا که سوریه پل ارتباطی ایران با جبهه مقاومت است و تضعیف سوریه می تواند موجب کاهش قدرت مانور جبهه مقاومت و ایران شود. حتی برخی مقامات غربی و صهیونیستی این گونه اظهار نظر کرده اند که آن چه در سوریه اتفاق افتاده است، نتیجه آن را باید در داخل ایران دید در چنین شرایطی است که جمهوری اسلامی ایران با صراحت اعلام می کند سوریه خط قرمز امنیت ملی آن است و نباید این گونه تصور کرد که تهران حاضر به عقب نشینی از مواضع اساسی خود در پرونده سوریه شود. به خصوص این که غرب در هم پیمانی با ارتجاع عرب پروژه تغییر در سوریه را با هدف ایجاد تغییرات اساسی در الگوهای منطقه ای دنبال می کند (مومن زاده، ۱۳۹۱/۱۱/۱۰، ۵-۱).

به دلیل مقاومت اسلامی لبنان و پشتیبانی ایران و سوریه، رژیم صهیونیستی مجبور شد در سال ۲۰۰۰ از جنوب لبنان و در سال ۲۰۰۵ از نوار غزه به طور یکجانبه عقب نشینی کند. این امر باعث تقویت گروه مقاومت در منطقه خاورمیانه در سال های اخیر شده است.

به طور کلی در سال های گذشته، مرزبندی های بازیگران سیاسی در خاورمیانه در دو جبهه مقاومت و سازش کاملاً شفاف شده است. البته غرب و حامیان منطقه ای آن نیز این آرایش را پذیرفته اند، اما از تعبیر دیگری برای آن استفاده می کنند. آنها دولت های سازشکار را به اصطلاح «میان رو» و جبهه مقاومت را «تندرو» معرفی می کنند. آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر قصد داشت با اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و متعاقب آن طرح خاورمیانه جدید بر تعداد کشورهای به اصطلاح میان رو بیفزاید، اما ناکامی آن ها در جنگ ۳۳ روزه و همچنین شکل گیری بیداری اسلامی نتایج معکوسی را برای آمریکا و همپیمانان منطقه ای این کشور به همراه داشته است (امیرزاده، ۱۳۹۰: ۴۰). در این زمان علیرغم پیروزی های بی سابقه حزب الله در پاسخ به تجاوزات اسرائیل، اقدامات منفعلانه سران عرب که "حتی دیگر تجاوزات اسرائیل را محکوم هم نمی کنند" ماشین سرکوب اسرائیل را به شدت به پیش می برد و آنچه مبرهن

است، اعراب با تنها گذاشتن حزب الله، چنانچه اسرائیل موفقیت‌هایی را کسب کند، بیشترین ضرر را خواهند کرد و با توجه به اوضاع ناپایدار کنونی منطقه، احتمال گسترش موج تجاوزات آینده اسرائیل با پشتیبانی امریکا، به سوریه، اردن و دیگر کشورهای منطقه دور از انتظار نیست. اما نقش کنونی ایران نیز به عنوان "قاعده مثلث مقاومت خاورمیانه" بسیار مهم و تعیین کننده است.

حمایت ایران از جنبش حزب الله لبنان از ابتدای انقلاب اسلامی تا سال ۲۰۰۰ یک حمایت اصولی و معنوی بود که دلیل اصلی آن پیوندهای ایدئولوژیک میان حکومت و این جنبش بود اما با مرگ حافظ اسد و خروج نیروهای اسرائیلی از جنوب لبنان و مشخصاً از ابتدای سال ۲۰۰۰، سیاست‌گذاری‌ها تغییر کرد زیرا در سال‌هایی نه چندان دور و آن هنگام که سرنوشت سوریه در دستان حافظ اسد بود رابطه سه جانبه تهران، دمشق و حزب الله تعریف دیگری داشت.

در موضوع اسرائیل حافظ اسد بر این اعتقاد بود که باید میان کشورهای عرب درگیر در منطقه وحدت نظر پدید آید و به همین خاطر با هرگونه تفرقه و افتراق میان اعراب که اسرائیل مجدانه در پی آن بود مخالفت می‌کرد. اسد پدر، این مخالفت زیرکانه را در هنگام جنگ میان اردن و سازمان آزادیبخش فلسطین و هم در هنگامه امضای قرارداد کمپ دیوید در نظر داشت گرچه خود در نهایت به همین راه افتاد. این چنین بود که سیاست حافظ اسد در قبال تجاوز عراق به ایران نیز ماهیتی متفاوت با دیگر کشورهای عربی داشت زیرا آن هنگام که حس "ناسیونالیستی عربی" شان منطقه را آکنده کرده بود، حافظ اسد اعتقاد داشت که جنگ عراق علیه ایران توجه کشورهای عربی را از خطر واقعی اسرائیل به تهدید کاذب ایران جلب می‌کند به همین علت هم در برابر عراق و شعارهای ناسیونالیستی و تلاش‌های صدام برای ایجاد "جبهه متحد عربی علیه ایران" و تبدیل جنگ به نبردی میان اعراب با عجم‌ها ایستادگی کرد. اسد بارها به صراحت اعلام کرد که نه تنها از ناحیه ایران خطری متوجه جهان اعراب نیست که وقوع انقلاب اسلامی در ایران بیش از هر چیز به نفع کشورهای عربی و تقویت موضع شان در قبال اسرائیل تمام خواهد شد. شایان

ذکر است، این سیاست اسد پدر، به تأمین منافع شخصی وی نیز کمک می‌کرد، که تعهدات ایران به ارسال نفت به سوریه از جمله این منافع بود. در عین حال، در آن زمان موضع سوریه در مخالفت جنگ با ایران به دیگر موضوعات تسری نمی‌یافت و حافظ اسد در قبال بسیاری از مسائل مربوط به جهان عرب بعضاً خط مشی ناسیونالیستی به کار می‌گرفت، چنانکه در تمام قطعنامه‌های اتحادیه عرب علیه ایران درباره جزایر سه گانه، اسد به نفع اعراب رأی داد و موضع‌گیری کرد.

روابط میان سوریه و لبنان تاریخ منحصر به فرد قابل تأملی داشته است، زیرا این دو کشور از نظر زبان و دین و جغرافیا دارای مشترکات زیادی هستند و به رغم تقسیمات ایجاد شده پس از توافق "سایکس - پیکو" بطورکلی روابط ملت‌ها این دو کشور در همه سطوح همچنان استوار مانده است. در جریان جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۶، نیروهای سوری وارد لبنان شدند. این اقدام با توافق آمریکا و فرانسه و با موافقت "اسرائیل" انجام شد و در حدود ۳۰ هزار نظامی سوری برای حفظ توازن طوایف لبنانی وارد این کشور شدند. اولین برخورد آنان برای حفظ موازنه در اواخر سال ۱۹۷۶م. پدید آمد و از درگیری میان نیروهای ملی لبنان و فدائیان فلسطینی جلوگیری کرد و در جنگ سال ۱۹۸۲ نیز نیروهای سوری با نیروهای متجاوز "اسرائیلی" به اراضی لبنان جنگیدند. نیروهای سوریه همچنین در جریان محاصره بیروت که ۸۶ روز به طول انجامید، شرکت کردند.

در آن زمان شارون که وزیر جنگ کابینه بیگن بود، برای اجرای سه هدف به لبنان حمله کرد. اول، نابودی پایگاه های سازمان آزادیبخش فلسطین در لبنان. دوم، اخراج نیروهای سوریه از لبنان و سوم، امضای توافق صلح با لبنان، مشابه توافق صلحی که با مصر امضا کرده بود. شارون و کابینه رژیم صهیونیستی طرح های خود را با توافق مارونی های لبنان تدوین کردند تا اهداف مورد نظر خود را تحقق بخشند. در آن زمان "بشیر جمیل" رئیس حزب "کتائب لبنان" بود و در اثنای جنگ داخلی و به هنگام اشغال لبنان به وسیله رژیم صهیونیستی از پشتیبانی نظامی و سیاسی رژیم صهیونیستی برخوردار بود. پس از آنکه بشیر جمیل به ریاست جمهوری لبنان

منصوب شد و طرح توافق با رژیم صهیونیستی برای امضا آماده شده بود، انفجار بزرگی در ساختمانی که بشیر و رهبران حزب کتائب در آن حضور داشتند، رخ داد که بشیر جمیل در آن کشته شد. این حادثه ضربه سنگینی برای رژیم صهیونیستی به شمار می‌آمد و در آن یکی از نیروهای امنیتی سوریه به طراحی انفجار متهم گردید. پس از این حادثه مجدداً پای سوریه به مناقشات منطقه باز شد و اسرائیل برای نیل به اهداف ترسیمی در لبنان، ابتدا باید از سد سوریه می‌گذشت.

در این راستا، طرح رژیم صهیونیستی همچنان و پس از انتخاب "امین الجمیل" برادر بشیر به عنوان جانشین وی ادامه یافت و توافقنامه مورد نظر رژیم صهیونیستی در تاریخ ۱۷ مه سال ۱۹۸۳، به امضا رسید. این توافقنامه به لبنان اجازه می‌داد که روند عادی سازی روابط و سازش با رژیم صهیونیستی را آغاز کند و از جهان عرب فاصله بگیرد، اما این امر دوام چندانی نیافت، زیرا نیروها و احزاب ملی لبنان به ویژه حزب سوسیالیستی دروزی و گروه های فلسطینی مخالف با روند سازش که جبهه خلق یعنی فرماندهی کل، در رأس آنان قرار داشتند، با حمایت سوریه حملات متقابل را علیه جناح مارونی های لبنان آغاز و شکست سنگین به آنان وارد کردند که در نتیجه توافق ۱۷ مه لغو شد و به همین سبب طرح های صلح میان رژیم صهیونیستی و دولت لبنان، با بازیگری فعال سوریه به فراموشی سپرده شد.

در ادامه، سوریه و گروه های عضو "جبهه رد" در چارچوب طرح پروژه های صلح پس از جنگ سال ۱۹۸۲، در مقابل فشارهای امریکا ایستادگی کردند، اما در آن سوی میدان "یاسر عرفات" و رهبران فتح با حمایت مصر و اردن تلاش می کردند که این طرح ها پذیرفته شود. این اختلافات موجب بروز درگیری های شدید و خونین میان گروه های فلسطینی در شهر طرابلس لبنان و نیز اردوگاه های "نهر البارود و البدای" شد و "عدم تفوق" در اتخاذ سیاست های راهبردی منافذی را برای بهره برداری اسرائیل و پیشبرد "استراتژی انفعال مقاومت" ایجاد می کرد. اما در این فضای چند سویه، نقطه عطفی در "مبارزه منسجم و اصولی" در مقابل رژیم صهیونیستی پدیدار شد و آن تأسیس حزب الله لبنان بطور رسمی بود.

حزب الله، فعالیت خود را با اعلام شعار "مبارزه علیه اشغالگران و آزادسازی اراضی اشغالی" آغاز کرد و در میان شیعیان لبنان محبوبیت گسترده‌ای پیدا کرد. این جنبش از ویژگی‌هایی چون "مواضع ملی ثابت" و "مخالفت با طرح‌های آمریکا و اسرائیل" در منطقه بهره گرفت و از نظر سازمانی نیز گروهی کاملاً منضبط و شفاف بود و لذا وضعیت خود را حتی در زمان جنگ‌های ویرانگری که رهبران حزب امل علیه اردوگاه‌های فلسطینی در لبنان - در سال های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ به اجرا گذاشتند، حفظ کرد. حزب الله، با درایت و هوشیاری و همچنین اتخاذ سیاستهای اصولی با این درگیری‌های مخالف بود و از همراهی با جنبش امل در این راستا و در جنگ علیه فلسطینیان خودداری کرد.

اما پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و فرافکنی ایالات متحده در مبارزه با تروریسم جهانی و درپی آن دسته بندیهای متنوع نظیر: متحدان و دشمنان آمریکا، محورهای شرارت، لیست گروههای تروریستی، که اتفاقاً سه هدف خاورمیانه ای آمریکا یعنی ایران، سوریه و حزب الله نیز در آنها قرار گرفتند، باعث ایجاد نزدیکی و اتفاق نظر این سه عامل تعیین کننده در مسئله فلسطین شد. در این زمان، آمریکا و رژیم صهیونیستی تلاش گسترده ای برای استفاده از فضای به وجود آمده در زمینه موسوم به مبارزه با تروریسم انجام دادند. ایالات متحده مشخصاً با تجاوز به عراق درپی سیطره بر منابع نفتی این کشور و تشکیل حکومتی مشابه دیگر کشورهای عربی در آنجا بود. در راستای تداوم اجرای اهداف، به تسلیم واداشتن جریان‌های مخالف آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه در دستور کار قرار داشت. اما طرح‌های مذکور، مشخصاً در لبنان با موانعی مواجه شد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. سوریه و حضور نظامی اش در لبنان
۲. حضور حزب الله لبنان که ارتباط تنگاتنگی با ایران دارد
۳. گروه‌های مخالف روند سازش مانند جبهه خلق / فرماندهی کل و فتح انتفاضه

به همین سبب، لازم بود در ابتدا پیش زمینه‌هایی محقق شود تا عوامل فوق را از تأثیرگذاری در لبنان بازدارند تا زمینه برای تحقق اهدافی نظیر سوق دادن لبنان به دامن توطئه‌ها و طرح‌های آمریکا و سپس وادار کردن این کشور به امضای صلح با رژیم صهیونیستی و تضعیف سوریه به طوری که موضع این کشور درباره مذاکرات در چارچوب بازگرداندن بلندی‌های اشغالی جولان به سوریه فراهم شود.

در این زمان ایران به بازیگری فعال در خاورمیانه مبدل گشته بود و با ترسیم سیاست‌های خارجی چند مرحله‌ای سعی در بهبود جایگاه خود داشت و بسیار به اروپا نزدیک شده بود. از طرفی حزب الله لبنان نیز که با الگوگیری و خط مشی قراردادن انقلاب اسلامی ایران توانسته بود کاری را که دولتهای عربی نتوانستند در نیم قرن اخیر متحقق کنند به تنهایی در جنوب لبنان انجام دهد، در حال گذار مرحله حیات سیاسی بود و رویکرد مردمی روزافزونی را نیز به همراه داشت.

در ضلع دیگر مثلث، "بشار اسد"، پسر حافظ اسد رهبری سوریه را در دست گرفته بود و در پیروی از سیاستهای پدرش، روابط حسنه‌ای با ایران داشت. در این زمان دوپسر رئیس جمهور بجای دوپدر، روابط سوریه و آمریکا را در بالاترین سطح تنش و رویارویی سیاسی قرار داده بودند و سوریه مرتباً از سوی آمریکا تهدید می‌شد و مقامات واشنگتن سعی داشتند طرح صلح خاورمیانه با عنوان "نقشه راه" را به سوریه بقبولانند.

از طرفی سیاست خارجی سوریه با روی کار آمدن بشار اسد شکلی تازه‌ای نیز به خود گرفت بود و متناسب با شرایط روز منطقه شد. در این شرایط اگرچه با سرنگونی طالبان و رژیم صدام توسط آمریکا و متحدانش و درپی آن وضعیت خاورمیانه به دلیل تغییر رژیم‌ها، اعراب را در حالی کاملاً منفعلانه قرار داده و "ناسیونالیسم عربی" کاملاً رنگ باخته بود.

اما ایران با استفاده بهینه از شرایط موجود و "فرصت سازی" از فضای ایجاد شده به خوبی بهره گرفت و پس از تثبیت نقش خود در دولت‌های جدید افغانستان و عراق، عامل ایجاد "مثلث مقاومت" به قاعده خود و اضلاع "سوریه و لبنان" در

خاورمیانه شد. در این زمان همزمان با فعال‌های نظامی امریکا، رایزنی‌های متعددی بین ایران، سوریه و حزب الله انجام شد و مقامات و هیات‌های دیپلماتیک در سطوح مختلفی به سوریه و لبنان سفر کردند. نتایج این "اتحاد مثلث در خاورمیانه" شگفت‌انگیز بود. حوادث سال ۲۰۰۰، جایگاه حزب الله را از جنبشی "صرف نظامی" به بازیگری فعال در عرصه لبنان و حتی منطقه ترقی داد و حزب الله در عین حفظ "بازوی نظامی" به "بازوی سیاسی" نیز دست یافت. در این راستا، پس از عقب نشینی صهیونیست‌ها در سال ۲۰۰۰ میلادی از جنوب لبنان، حزب الله همچنان مواضع ضد امریکایی و صهیونیستی خود را حفظ و با خلع سلاح خود نیز در برابر فشارهای جهانی، مخالفت کرد و با هوشیاری، اعلام نمود دلیل این مخالفت نیز آن است که دشمن صهیونیستی همچنان لبنان و تمام منطقه را تهدید می‌کند.

با الگوگیری از سیاست‌ها و منش حزب الله، گروه‌های فلسطینی نیز که پایگاه‌های انقلاب فلسطین را در سال ۱۹۷۰، از اردن به لبنان منتقل کرده بودند، در جنوب لبنان پایگاه‌هایی نظامی احداث کردند.

در همین راستا جبهه خلق / فرماندهی کل و پس از آن فتح انتفاضه پایگاه‌هایی در دره بقاع در جنوب لبنان و منطقه "تلال الناعمه" پایگاه‌هایی ایجاد کردند و به تبع آن، در هر یک از اردوگاه‌های فلسطینی نشین در لبنان نیز، هر یک از گروه‌های فلسطینی برای خود پایگاه‌هایی دایر کرد. به تبع این تفوق، اسرائیل با ابراز نگرانی شدید از این "همگرایی" ایجاد شده، برخورد با آن را هدف اصلی خود قرار داد و بهترین روش ممکن مقابله با آن را "استراتژی مهار چند جانبه" در نظر گرفت. در این راستا، ترور "رفیق حریری" نخست وزیر فقید لبنان در فوریه سال ۲۰۰۵، نقطه آغاز این استراتژی با ورود اروپا و امریکا به این مسئله شد.

راهکار اجرایی مدنظر، برخورد انفرادی با هریک از اعضای مثلث "محورهای مقاومت" در حوزه‌های خاص خودش بود و لذا سوریه به عنوان "مقصر اصلی ترور حریری تحت فشار بین‌المللی قرار گرفت و در پی آن ایران درگیر "مسئله فعالیت‌های هسته‌ایش" قرار گرفت. ضلع سوم مثلث یا حزب الله که در بهترین شرایط و

اقبال عمومی قرار داشت، هدف آخرین مرحله این استراتژی بود، که برای منفعل نمودن آن به ترتیب دو مرحله "سیاسی و نظامی" طراحی شده بود. در پی این مسئله و همزمان با فشارهای داخلی لبنانی‌ها برای خروج نیروهای سوری از این کشور، آمریکا نیز تبلیغات گسترده‌ای را برای این منظور و نیز برای خلع سلاح آوارگان فلسطینی و همچنین حزب الله لبنان و اجرای قطعنامه‌های بین‌المللی از جمله قطعنامه ۱۵۵۹ شورای امنیت که در سپتامبر سال ۲۰۰۴، با فشار آمریکا صادر شده بود به اجرا گذاشت.

بی‌تردید، مسئله لبنان و مناقشه اعراب برای ایران دارای منافع استراتژیک نبود، زیرا نه مرز مشترک با اسرائیل دارد و نه قصد رویارویی نظامی با این رژیم را دارد. همچنین اگرچه نقش ایران در "حمایت معنوی" از حزب الله لبنان غیر قابل انکار است، ولی روند امور در سال‌های اخیر به حزب الله استقلال رأی داد، تا با پشتوانه اعتبار خود تصمیم‌گیری کند و با زبان روز جهان سخن بگوید. به ویژه پس از مذاکرات اجلاس مادرید که احتمال انعقاد قرارداد صلح میان سوریه و اسرائیل قوت گرفت این گمان در حزب الله تقویت شد که یکی از موارد توافق خلع سلاح حزب الله است این فرض سبب شد تا حزب الله برای اتخاذ یک خط مشی مستقل بیش از پیش تلاش و با ورود به یک ائتلاف انتخاباتی جای خود را محکم‌تر از گذشته استوار کند. مرحله سیاسی انفعال حزب‌الله مشخصاً با خنثی‌سازی حمایت‌های ایدئولوژیک ایران که در خروج نیروهای اسرائیل در سال ۲۰۰۰ از جنوب لبنان، حمایت از ائتلاف انتخاباتی حزب الله و مستقل‌تر شدن این گروه در تصمیم‌گیری و سیاست‌ورزی و با حمایت معنوی ایران انجام شده بود، آغاز شد. در این شرایط و اکنون که حزب‌الله موفق به تمرین رسالت خود که همانا بیرون راندن اسرائیل از لبنان شده بود و در شرایطی که تهران تنها به دلیل حمایت از سوریه و حزب الله بار اتهام سنگین تلاش برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی را در حجم وسیع تبلیغی متحمل گشته بود و از دیگر سو، سوریه در آستانه تحریم‌های بین‌المللی و برخوردهای



نظامی قرار داشت، تضعیف حزب الله و در پی آن "ایجاد بحران سیاسی" در لبنان به شدت در حال انجام بود.

در این زمان اسرائیل مشخصاً کوشید که با استفاده از فضای ایجاد شده بین اعضای این مثلث مقاومت، اجرایی کردن قطعنامه ۱۵۵۹ که بر اساس آن "حزب الله به عنوان گروهی تروریستی، خلع سلاح و نیروهای ارتش لبنان در مرزها مستقر می-گردند" را در دستور کار قرار داد، که هدف آن انزوای حزب الله است و در صورت موفقیت این فرصت را برای امریکا و غرب فراهم می آورد که پیش از گذشته در امور داخلی لبنان و حتی به طور مستقیم مداخله نمایند. این امر می تواند زمینه های لازم را برای اجرایی شدن سیاست های تل آویو در قبال بیروت و از آنجا در تمام کشورهای منطقه را عملی سازد.

در این راستا، اگرچه با پیروزی حماس در انتخابات فلسطین و تشکیل دولت اسماعیل هنیه، توجه اسرائیل به درون مناطق اشغالی معطوف گشت و برای مدتی حزب الله از دستور کار مستقیم اسرائیل خارج شد، اما حوادثی چون حملات موشکی جبهه خلق برای آزادی فلسطین به رهبری احمد جبریل، از درون خاک لبنان به شهرک صهیونیست نشین سدروت در عمق ۲۰ کیلومتری شمال سرزمین های اشغالی و همچنین با فروکش کردن تضاد حماس و فتح بر سر سند اسیران با رایزنی های حزب الله لبنان، زنگهای خطر در تلاویو به صدا درآمد و اسرائیل به بهانه آزادی نظامی به اسارت گرفته شده توسط مبارزان فلسطینی، حمله همه جانبه ای را به غزه آغاز کرد و با اقدامات نظامی و سیاسی توأمان سعی کرد "حماس و گروه های مبارز را فلج کند". در تداوم تهاجم به غزه، دو سرباز اسرائیلی نیز در مزارع شبعاء در جنوب لبنان توسط حزب الله به اسارت گرفته شدند، که این اقدام آغاز مرحله نظامی برخورد با حزب الله است که طراحی های آن از قبل انجام شده است. با اندک تأملی بر نوع و شدت حملات به خوبی می توان دریافت که هدف اسرائیل از "نابودی زیرساخت ها و تأسیسات زیربنایی" در غزه و همچنین با شدت بیشتری در جنوب لبنان، بازدارندگی بلندمدت مقاومت است و نمودهای اجرایی "جنگ های کلاسیک"

از سوی اسرائیل با تخریب راه‌های مواصلاتی، پل‌ها، پایگاه‌ها و مراکز مهم، بخوبی قابل مشاهده است. علی‌رغم پیروزی‌های بی‌سابقه حزب‌الله در پاسخ به تجاوزات اسرائیل، اقدامات منفعلانه سران عرب که "حتی دیگر تجاوزات اسرائیل را محکوم هم نمی‌کنند" ماشین سرکوب اسرائیل را به شدت به پیش می‌برد و آنچه مبرهن است، اعراب با تنها گذاشتن حزب‌الله، چنانچه اسرائیل موفقیت‌هایی را کسب کند، بیشترین ضرر را خواهند کرد و با توجه به اوضاع ناپایدار کنونی منطقه، احتمال گسترش موج تجاوزات آینده اسرائیل با پشتیبانی امریکا، به سوریه، اردن و دیگر کشورهای منطقه دور از انتظار نیست (علیخانی، ۱۳۹۲: ۴۱).

به هر حال، احراز قدرت شیعیان در عراق پس از سرنگونی صدام و نیز افزایش قدرت و نفوذ ایران در لبنان موجب تحولی بزرگ به سود ایران شد که تغییر ژئوپلیتیک شیعه در منطقه نام گرفته است. این بدان معنی است که رهبری و ابتکار عمل سیاسی در خاورمیانه که از زمان پایان جنگ جهانی دوم در اختیار دولت‌های سنی عرب بود، اینک به دست شیعیان افتاده است، شیعیانی که رهبری آنان را تهران در اختیار دارد. به طوری که می‌توان گفت هر سه مورد افغانستان، عراق و لبنان و حتی سوریه بدون مذاکره با ایران و جلب همکاری تهران غیر ممکن است. به طور کلی، محور مقاومت منافع آمریکا را در منطقه تحت تاثیر قرار داده و بر آن هزینه‌هایی متحمل ساخته است که می‌توان آن‌ها را به صورت زیر برشمرد:

۱-۴. مبارزه با جبهه غرب و کاهش قدرت و نفوذ منطقه‌ای آمریکا

مردم خاورمیانه از سیاست‌های آمریکا در سال‌های گذشته به ستوه آمده و خواهان کنترل زندگی و سرنوشت خویش بر اساس دین اسلام شده‌اند. برگن و بروس نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند که تحولات اخیر دارای دو ویژگی مهم و برجسته است: نخست آنکه این قیام‌ها برای مقابله با نظام سلطه به وقوع پیوستند و دیگر آنکه ریشه شکل‌گیری آن‌ها در مقابله با حکومت‌های اقتدارگرا است (Bergen and Bruse, 2010: 12). ویلیام نورمن گریگ نیز به این موضوع اشاره کرده است که قیام‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه در واقع جنبشی برضد امپراتوری آمریکا در

خاورمیانه است و با منافع و امنیت ایالات متحده منطبق نیست (Grigg, 2011: 2). امانوئل والراشتاین نیز معتقد است که ایالات متحده بازنده اصلی تحولات اخیر در خاورمیانه است. وی اینگونه استدلال می‌کند که بسیاری از کسانی که در کشورهای عربی قیام کرده‌اند با هرگونه دخالت آمریکا در مسائل داخلی خود مخالف هستند (Wallerstein, 2011: 3).

بیداری اسلامی، وضعیت منطقه خاورمیانه را دچار تحولات اساسی کرد. منطقه‌ای که ایالات متحده آمریکا مهم‌ترین قدرت فرامنطقه‌ای دارای نفوذ در آن به شمار می‌آمد و مبانی فکری سیاسی مورد نظر این کشور باید در منطقه تعقیب می‌شد. بیداری اسلامی به سلسله تغییراتی در شرایط خاورمیانه منجر شد که نه تنها توسط ایالات متحده طرح‌ریزی نشده بود، بلکه این کشور را با چالشی جدی مواجه ساخت. با آغاز این تحولات، گذار به مردم‌سالاری در منطقه تقویت شد و بسیاری از رهبران عرب و متحدان آمریکا جایگاه سیاسی خود را از دست داده یا تضعیف شده یافتند. حضور دولت‌های مردمی در قدرت، زمینه را برای تقویت جایگاه گفتمان اسلام‌گرایی در برابر گفتمان سکولار فراهم آورد. همچنین وجود این دولت‌ها زمینه را برای پیگیری سیاست‌هایی مستقل از منافع آمریکا در منطقه فراهم ساخت. تهدیدات امنیتی در ابعاد گوناگون اقتصادی، نظامی و هستی‌شناختی متوجه متحدان آمریکا در منطقه گردید و در مجموع می‌توان چنین ارزیابی کرد که نظم پیشین در خاورمیانه دچار تغییراتی جدی به زیان منافع آمریکا شد (دهقانی فیروزآبادی و فرازی، ۱۳۹۱: ۱۷۷-۱۶۸). این دوران جدید ویژگی‌هایی به شرح زیر دارد:

- پذیرش نقش فراموش شده مردم در تعیین سرنوشت خود،
- تجدید نظر در روابط حاکمان و شهروندان،
- تغییر گفتمان حاکم استبدادی به دموکراسی،
- توجه عملی به موضوع فلسطین و حل مشکل آنان،
- قدرت گرفتن اقلیت‌های شیعه در دموکراسی‌های نوظهور،

- احیای تفکرات دین محور و رشد حرکت‌های اسلام‌گرایانه فرقه‌ای
(Krutzer, 2011: 2).

از این رو، با بر هم خوردن نظم پیشین در منطقه، میزان و نحوه اقدامات قدرت‌های منطقه‌ای، بین منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز تغییر کرده‌است. در چنین شرایطی که حفظ نظم پیشین به دلیل غیرقابل پیش‌بینی بودن این تحولات برای آمریکا غیرممکن شد، این کشور تلاش کرد از طریق مدیریت برخی از این تحولات، شرایط را برای تشکیل نظامی جدید فراهم آورد. از همین رو، با ابزارهای متنوع تشویقی و تنبیهی از کمک و تحریم اقتصادی تا حمله نظامی را در دستور کار خود قرار داد. آمریکا در این برهه زمانی تلاش کرد، از طریق سیاست‌های نیابتی و حمایت از برخی کشورهای منطقه‌ای، مدیریت این تحولات را بر عهده گیرد. حمایت آمریکا از عربستان سعودی در قبال مدیریت گذار قدرت از علی عبدالله صالح به معاون اول او در یمن، سکوت حمایت‌گرانه آمریکا از عربستان سعودی و آل خلیفه در سرکوب معترضان بحرینی، حمایت از ایفای نقش قطر و عربستان در تحولات لیبی و در نهایت تلاش‌های این دو کشور به نیابت از آمریکا در حمایت از نیروهای شورشی سوریه، همگی نشان‌دهنده‌ی تلاش آمریکا برای مدیریت شرایط جدید است (Pollack, 2012).

۲-۴. تضعیف قدرت کشورهای محافظه‌کار منطقه

یکی دیگر از مسائلی که به ضرر منافع آمریکا در منطقه رقم خورده است تضعیف کشورهای هم‌پیمان آن در نتیجه تحولات اخیر است. قدرت‌های منطقه‌ای در راستای گسترش نفوذ خود در خاورمیانه یا به منظور جلوگیری از گسترش دامنه این تحولات به کشورهای خود، سعی در ایفای نقش مؤثری در تحولات جدید دارند. عربستان سعودی به دلیل زیانی که از تغییر نظم خاورمیانه خواهد دید، تلاش می‌کند رفتارهای خود را در راستای تأمین منافع خود، که به موازات منافع آمریکا در خاورمیانه است، تعقیب کند. جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان تنها قدرت منطقه‌ای که از تغییر نظم پیشین در خاورمیانه سود می‌برد تلاش دارد با حمایت

معنوی خود از جنبش‌های مردم‌سالارانه‌ی دینی در خاورمیانه، ضمن نفی ساختارهای فردگرایانه مرتجع عرب، از میزان نفوذ غرب به ویژه آمریکا، به عنوان متحد و حامی کلیدی این کشورها، بکاهد؛ عاملی که به صورت ناخودآگاه سبب کاهش ضریب امنیتی کشورهای محافظه کار عربی و به تبع آن تضعیف منافع آمریکا در منطقه خواهد شد. هرچند این تحولات به صف‌بندی میان کشورهای منطقه دامن زده است، اما به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، ناتوانی آمریکا و متحدانش در کاهش نقش ایران در منطقه و انجام تغییرات دلخواه خود، به ویژه در قبال سوریه و در مرتبه کمتری درباره عراق، نشان از کاهش نفوذ و اثرگذاری جدی این کشور بر موازنه قدرت در منطقه و ناکامی در شکل‌دهی به نظم مورد نظر خود در خاورمیانه دارد (Pollack, 2012: 4).

آمریکا توانسته بود برخی از کشورهای مهم منطقه از جمله دولت مصر را به متحد خود و رژیم صهیونیستی تبدیل کند و در اتحاد و ائتلاف با کشورهای سازشکار، منافع خود را تأمین کند. اما روندی که حداقل از سال ۲۰۰۶ شروع شده بود با قیام‌های عربی دگرگون شد و مقام‌های آمریکایی را غافلگیر کرد. این غافلگیری، برخاسته از سیاست دوگانه این کشور نسبت به مردم و حاکمان جهان عرب بود. آمریکا از وجود نظام‌های دیکتاتور در منطقه خاورمیانه نه تنها خرسند بود، بلکه به فکر یک سیستم جایگزین برای آنها نیز نبود. دیکتاتورها هم با اسرائیل سازش می‌کردند، هم زمینه را برای هژمونی آمریکا فراهم می‌کردند. آمریکا همواره به دنبال آن بوده است رفتار هژمون‌های منطقه‌ای را در مناطقی تحت کنترل درآورد که از نظر ژئواستراتژی و ژئواکونومی اهمیت بیشتری دارند و برای رسیدن به این هدف، از متحدان منطقه‌ای خود در خاورمیانه استفاده می‌کرد. به همین دلیل، چشمان خود را روی استبداد داخلی هم‌پیمانان خود می‌بست. «توماس فریدمن» نویسنده مشهور نیویورک‌تایمز در این زمینه می‌نویسد: «ما همواره یک تهدید برای اعراب و کشورهای نفت‌خیز عربی بوده‌ایم. زیرا یک پیام همیشگی را به این کشورها ارسال کرده‌ایم: نفت را با قیمت پایین به ما صادر و با اسرائیل مدارا کنید در عوض هر طور

که تمایل دارید با مردم‌تان رفتار کنید. این پیامی است که در واقع، منشأ غرب‌ستیزی در میان ملت عرب بوده است». تأمین امنیت اسرائیل و تضمین دسترسی به نفت، دو دستاورد آمریکا از این سیاست بود، اما پیامد آن برای عرب‌ها، سرشکستگی در مقابل رژیم صهیونیستی بود. مردم خاورمیانه از سیاست طولانی کودکانگاری که در بینشی کوتاه‌بینانه از «منافع آمریکا» ریشه دارد، به ستوه آمده و خواهان کنترل زندگی و سرنوشت خویش بر اساس دین اسلام شده‌اند (Friedman, 2011: 5).

۳-۴. حمایت از آرمان فلسطین و تضعیف امنیت اسرائیل

ناآرامی‌های سوریه که به نزاع خونین مسلحانه و جنگ شهری تبدیل شده است، باعث شده این گونه به نظر برسد که آینده محور مقاومت نیز با مشکل مواجه شده است. اما واقعیت این است که آن چه به عنوان زنجیره اتصال جریان‌ها و کشورهای وابسته به محور مقاومت همواره مورد تأکید این ائتلاف بوده است حمایت از آرمان فلسطین در منطقه، تغییر ساختارهای پوسیده دیکتاتوری به حکومت‌های مردم‌سالار و حفظ عزت و کرامت مردم مسلمان و مستضعف منطقه بوده است. تقویت جایگاه اخوان المسلمین به عنوان قدیمی‌ترین جریان اسلام‌خواه و حامی فلسطین در اردن، مراکش، کویت و به ویژه در مصر، در کنار موفقیت جنبش اسلامی النهضه در تونس و جریان‌های اسلام‌گرا در لیبی همگی از برتری اهداف و آرمان‌های محور مقاومت در منطقه حکایت می‌کند. در سوریه نیز حتی اگر مخالفان مسلح بشار اسد که با تحریک و تسلیح کشورهای خارجی عمل می‌کنند بتوانند موفق شوند، آن چه تغییر نخواهد کرد سیاست ضد صهیونیستی مردم سوریه است. به بیان دیگر، آن چه در عمل در طول سال‌های دهه ابتدایی قرن بیست و یکم و متعاقب آن در جریان بیداری اسلامی در منطقه شاهد آن هستیم تضعیف کشورهای محافظه‌کار عربی و تقویت جایگاه محور مقاومت است، امری که باعث شده تا کشورهای غربی به دنبال ایجاد ائتلافی دیگر در منطقه برای رقابت با جریان مقاومت باشند. ائتلافی که این بار به رهبری دوحه و آنکارا تشکیل خواهد شد و هدف آن ربودن انقلاب‌های مردمی، ترویج اسلام آمریکایی و واسازی زنجیره محور مقاومت با بهره‌گیری از شعارهایی

همسو با اهداف مقاومت چون حمایت از آرمان فلسطین و حمایت از عزت و کرامت ملت‌های مسلمان است (رضاخواه، ۱۳۹۰: ۵).

۴-۴. تحمیل هزینه‌های اقتصادی بر آمریکا

آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر برای مبارزه با تروریسم، مبارزه با اسلام‌گرایان افراطی و منزوی کردن کشورهای ایران، سوریه و تضعیف گروه‌های مقاومت هزینه‌های زیادی را تقبل کرده است. آمریکا در قالب طرح خاورمیانه بزرگ از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ به ترتیب ۲۹، ۱۰۰، ۷۳، ۹۰، ۱۲۰، ۱۳۵ میلیون دلار بودجه صرف کرده است. البته این به غیر از بودجه‌ای است که سازمان سیا از طریق بنیادهای خصوصی مانند بنیاد دموکراسی صرف تقویت و گسترش فعالیت مخالفان حکومت‌هایی مانند ایران و سوریه کرده است. همچنین آمریکا در راستای تضعیف موقعیت کشورهای مانند ایران و گروه‌های مقاومت به حمایت از توافقی‌های کمپ دیوید در قالب کمک‌های نظامی و اقتصادی دست زده است. آمریکا در سال ۲۰۰۴ آمریکا ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی و ۵۳۵ میلیون دلار کمک اقتصادی به مصر کرده است. همچنین اردن نیز از ۲۵۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۲۰۶ میلیون دلار کمک مالی برخوردار شده است. از سوی دیگر، آمریکا در راستای تضعیف و منزوی کردن حزب الله، به مسیحیان مارونی داخل لبنان کمک مالی کرده است. میزان کمک‌های این کشور به مسیحیان لبنان در سال‌های ۲۰۰۴-۲۰۰۷ به ترتیب ۳۵، ۴۳، ۶۷ و ۹۸ میلیون دلار بوده است. یکی از تأثیرات مستقیم محور ایران، سوریه و حزب الله بر روند هزینه‌های اقتصادی آمریکا، تهدید اسرائیل متحد استراتژیک این کشور توسط ایران، سوریه و حزب الله است. رتال جامع علوم انسانی

آمریکا همواره چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی هزینه‌های بسیار زیادی را در قبال حمایت از اسرائیل داده است. کمک‌های اقتصادی آمریکا به اسرائیل در سال‌های اولیه تاسیس این دولت به شکل وام‌های محدود بود، اما به استثنای جنگ‌های اعراب و اسرائیل در حال حاضر کمک‌های آمریکا به اسرائیل ۳۰ درصد کل کمک‌های خارجی آمریکا را به خود اختصاص داده است.



اتتلاف سه گانه ایران،
سوریه، حزب الله و
تأثیر آن بر منافع
آمریکا در خاورمیانه

۵-۴. امنیت انرژی

انرژی یکی از مسائل حساس خاورمیانه و به طور مشخص حوزه خلیج فارس است که اهمیت حیاتی برای همه بازیگران منطقه دارد. هرگونه تهدید در امنیت انرژی می-تواند امنیت کشورهای منطقه را تهدید کند و به سرعت تبدیل به یک شوک تمام عیار برای اقتصاد جهانی شود. ایران یک طرف عمده این مسئله است؛ چرا که ۴۰ درصد جریان نفت جهان از تنگه‌ای به نام هرمز عبور می‌کند که کنترل آن طبق قوانین بین‌المللی بر عهده کشور شمالی خلیج فارس است. حضور ناوهای جنگی ایالات متحده در آب‌های خلیج فارس به سادگی نشان دهنده طرف عمده دیگر این مسئله است. با این حال، باید سیاست مهار و کنار گذاشتن ایران از ترتیبات امنیتی خلیج فارس یک سیاست شکست خورده است، چرا که با افزایش قدرت و نفوذ ایران در منطقه در دهه اخیر دیگر نمی‌توان تهران را نادیده گرفت. سیاست بیهوده حذف ایران از معادله انرژی جهان به معنای حذف یکی از پارامترهای اصلی این معادله است، سیاستی که باعث غیرقابل حل شدن این معادله خواهد گردید. تهدید ایران به مسدودسازی تنگه‌ی هرمز به عنوان شاهرگ انتقال انرژی جهان به طور قطع تأمین انرژی جهان را با معضل روبه‌رو می‌کند (قادری، ۱۳۹۱: ۲).

نتیجه‌گیری

آمریکا به عنوان یک ابرقدرت همواره به دنبال تعریف، کسب و حفظ منافع برای تثبیت هژمونی خود در مناطق استراتژیک جهان است. یکی از این مناطق استراتژیک منطقه خاورمیانه است که اهمیت آن برای آمریکا از جنگ سرد به این سو همواره رو به فزونی بوده به طوری که پس از ۱۱ سپتامبر با تشدید اقدامات یکجانبه گرایانه خود سعی در اعمال سلطه بر منطقه و تثبیت هژمونی مورد نظرش در قالب نظم جهانی است. انقلاب اسلامی ایران و شکل‌گیری محور ایران، سوریه و حزب الله یکی از بزرگترین تهدیدهایی است که منافع آمریکا در این منطقه را با چالش مواجه کرده است. مهمترین تاثیری که محور مذکور از زمان شکل‌گیری خود بر منافع

آمریکا در منطقه داشته است شکل‌گیری گفتمانی تحت عنوان گفتمان مقاومت است که خود را در مقابل گفتمان سازش (کشورهای محافظه‌کار عرب به رهبری آمریکا) تعریف کرده است. ضدیت با اسرائیل، مخالفت با محافظه‌کاری عربی و شکل‌پوسیده حکومتداری آن، مخالفت با حضور آمریکا در منطقه، اتکاء به ابزار نفت برای فشار بر غرب، حمایت از آرمان فلسطین، پذیرش نقش فراموش شده مردم در تعیین سرنوشت خود، قدرت گرفتن اقلیت‌های شیعه در دموکراسی‌های جایگزین و احیای تفکرات دین محور و رشد حرکت‌های اسلام‌گرایانه تحت لوای بیداری اسلامی از جمله شاخصه‌های این گفتمان است که کاملاً با منافع ایالات متحده در منطقه در تضاد است. اصرار بر مولفه‌های این گفتمان به ویژه پس از رویکرد تهاجمی آمریکا از ۱۱ سپتامبر به این سو هزینه‌های آمریکا را افزایش و منافع آن را کاهش داده است. این مسئله زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری محور مقاومت اساساً ایالات متحده با هیچ مخالف جدی در منطقه برای تامین اهداف و منافع خود مواجه نبود. نقش کنونی جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان "قاعده مثلث مقاومت خاورمیانه" بسیار مهم و تعیین کننده است.

ایران در این زمان به عنوان عقبه حزب الله و حامی معنوی باید با هوشیاری و نقش "بازیگری دیپلماتیک" به شتاب جامعه جهانی برای ورود به مسئله افزایش دهد، چراکه اسرائیل در پی آن است تا قبل از اقدامات سازمان‌های بین‌المللی، به موفقیت‌هایی دست یابد. نقش ایران در بیانیه‌ای که از سوی سازمان کنفرانس اسلامی صادر شد و حملات گسترده اسرائیل به سرزمین فلسطین و لبنان را به شدت محکوم کرد، بسیار تعیین کننده بود به طوری که در پی آن دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی حتی برای دبیر کل سازمان ملل متحد هم نامه‌ای نوشت و از او خواست تا برای متوقف کردن حمله‌های اسرائیلی‌ها وارد عمل شود. نتیجه رایزنی‌های متعدد مقامات ایرانی و در سطوح مختلف با مقامات سوری و حزب الله در فضای کنونی حاکی از آن است که "اتحاد محورهای مقاومت" در خاورمیانه جایگزین آینده "ناسیونالیسم نخ‌نمای عربی" شود.

منابع

الف - فارسی

- اشنايدر، کریگ آ. (۱۳۸۵). امنیت و راهبرد در جهان معاصر، ترجمه اکبر عسگری و فرشاد امیری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌المللی در عصر نوین، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران، ابرار معاصر تهران.
- تریف، تری و دیگران (۱۳۸۳)، مطالعات امنیتی نوین، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سیف زاده، حسین، روشندل، جلیل (۱۳۸۲)، تعارضات ساختاری در منطقه خاورمیانه، تهران، مرکز مطالعات خاورمیانه.
- حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۹۰)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد، انتشارات پاپلی.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۳)، دیپلماسی، ترجمه فاطمه سلطانی یکتا و دیگران، تهران، انتشارات اطلاعات.
- کمپ، جفری (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سیدمهدی حسینی متین، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مطهر نیا، مهدی (۱۳۹۱)، محافظه‌کاری در خدمت لیبرالیسم، کتاب امریکا: ویژه نئومحافظه-کاران، تهران، مؤسسه ابرار معاصر.
- میرمحمدی، مهدی (۱۳۸۶)، نئومحافظه‌کاران و سیاست‌های اطلاعاتی - امنیتی ایالات متحده، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- علیخانی، مهدی (۱۳۹۲)، ایران، سوریه و حزب الله، اتحاد مثلث محورهای مقاومت در خاورمیانه و زنگ خطر تلاویو، مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی.
- هنسن، برت و پترتافت و آندره ویول (۱۳۹۰)، راهبردهای امنیتی و نظم جهانی امریکایی «قدرت از دست رفته»، ترجمه سید امیر نیاکویی و احمد جانسیز، رشت، انتشارات دانشگاه گیلان.
- امیرزاده، عباس (۱۳۹۰)، "بیداری اسلامی و ژئوپلیتیک قدرت در خاورمیانه"، فصلنامه مطالعات فلسطین، دوره جدید، شماره ۶ و ۷.



برزگر، کیهان، (۱۳۸۸)، "ایران و هلال شیعی، افسانه یا واقعیت"، فصلنامه علمی - ترویجی امنیت پژوهی، سال نهم، شماره ۳۰.

تخشید، محمدرضا و نوریان، اردشیر (بهار ۱۳۸۷)، "یکجانبه گرایی آمریکا و تاثیر آن بر نقش منطقه ای جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۴۱.
 جوادی فتح، سارا (۱۳۸۴)، "سوداهای ایالات متحده در طرح خاورمیانه بزرگ"، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۵.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و مهدی فرازی (بهار ۱۳۹۱)، "بیداری اسلامی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره ۲۸.
 دهقانی، سید جلال الدین (۱۳۸۳)، "طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره ۳.

رضاخواه، علیرضا (۱۳۹۰/۱۱/۲۷)، "بیداری اسلامی و آینده محور مقاومت"، روزنامه خراسان.
 مومن زاده، رضا (۱۳۹۱/۱۱/۱۰)، "الزامات امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در حمایت از سوریه"، خبرگزاری فارس.

معین الدینی، جواد و ابوالحسن شیرازی، حبیب اله (۱۳۸۷)، "تقابل خاورمیانه اسلامی با طرح خاورمیانه بزرگ"، فصلنامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۴۱.
 نیاکویی، سید امیر و بهمنش، حسین (زمستان ۱۳۹۱)، "بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها"، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم.
 قادری، علی (۱۳۹۱)، "بازیگران عرصه خاورمیانه"، در وبسایت خبری تحلیلی عصر ایران.

ب- انگلیسی

- Bergen, Peter and Hoffman Bruce (2010), *Assessing the Terrorist Threat*, A Report of the Bipartisan Policy Centre's National Security Preparedness Group.
- Casey, L. Addis (2011), *Lebanon: Background and U.S. Relations*, Congressional Research Service, New York.
- Cordesman, A. & Rodhan, K. (2007), *Gulf Military Forces in the Area of Asymmetric Wars*, Washington: CSIS.
- Barone, Michael (June 28. 2004), "A Place Like No Other", U.S. News & World Report.
- Enthouse, Adam (2005), "U.S Alleged Syria Targeting Lebanon Leader", *New York Times*.

- Falk, Richard (May 2011), "Global leadership: American retreat, brick ambivalence, and turkeys rise", available at: <http://www.foreignpolicyjournal.com>
- Falk, Richard (August, 2011), "Syria: geopolitical mentoring vs. rehab for addicted geopolitical leaders", available at: <http://www.foreignpolicyjournal.com>
- Garkzk, Erik (January 2007), "The "Capitalist"", Peace **American Journal of Political Science**, Vol. 51, No 1.
- Glaser, Charles (2010), "Realism", in Alan Collins (eds.), **Contemporary Security Studies**, Oxford: Oxford University Press.
- Grigg, William Norman (2011), "The Arab Uprising is a Rebellion against Washington's Empire", available at: <http://www.mideastmag.com>.
- Krutzer, Daniel (September 2011), "Is the Egyptian-Israeli Relationship Over?", **Foreign Affairs**.
- Huntington, Samuel p. (March/April 1999), "the Lonely Superpower", available at: <http://www.foreignaffairs.com>.
- <http://www.ceip.org>
- <http://www.worldbank.org>
- Nasr, Vali (July 13, 2011), "Unrest in Syria Tests Turkey's Role as Regional Power", available at: <http://www.bloomberg.com>
- Pollack, Kenneth M. (2012), "Shifting Sand in Middle East, brooking institute", accessed at: <http://www.brookings.edu>.
- Rice, Candeliza (January/February/2000), "Promoting the National Interest" **Foreign Affairs**, vol. 75, No. 1.
- Seale, Patrick (2011-03-29), "The Regional Implications of Syria's Crisis", available at: <http://www.middle-east-online.com>
- Singh, Michael (May 27, 2011), "Iran's Syria Strategy: Heavy Meddle", available at: <http://online.wsj.com>
- The White House (2006), "The National Security Strategy of the United States of America", available at: www.whitehouse.com
- Thomas, Friedman (2011), "Farewell to Geronimo", Available at: www.nytimes.com/2011/05/04/opinion/04friedman.html
- Wallerstein, Immanuel (2011), "The Second Arab Revolt: Winners and Losers, Agency Global, available at: <http://www.iwallerstien.com>.